

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی

اصغر طاهرزاده

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۹	جلسه‌ی اول
۱۱	وسعت نفس و حضور آن در همه‌ی عوالم
۱۵	وسعت نفس انسانی
۱۷	معنی نورانی شدن قلب
۱۹	موانع ارتباط با حقایق
۲۱	حجاب زمان
۲۳	امکان فهم زبان دین
۲۵	راه برگشت به ذات بی‌زمان
۲۷	اراده‌های ممتد؛ عامل حضور در عوالم غیب
۲۹	عبور از صورّ ذهنیه و کشف صور برزخیه
۳۱	تولدی دیگر
۳۳	چگونگی ارتباط با روح علماء و اولیاء الهی
۳۵	پیداشدن راه

۵ فهرست مطالب
۳۷ برکات سیر قلبی
۴۱ سیر قلبی و چگونگی تغذیه‌ی آن
۴۴ زندگی در عالم معنا
۴۶ حضور بالفعل
۴۹ صاحبان دل
۵۲ دستورالعمل اصلی
۵۷ جلسه‌ی دوم
۶۰ حضور تکوینی و تشریحی نفس در عوالم هستی
۶۷ چگونگی رسیدن به حضور اختیاری در عوالم
۷۰ هم‌اکنون نفس در قیامت حاضر است
۷۳ غلیظ‌ترین مانع
۷۴ عوامل وسعت دادن قلب
۷۶ حفظ قلب در نظر به بی‌کرانه‌ی وجود
۷۹ «طلب دائم»، «مجاهده‌ی دائم»، «اطاعت دائم» و «ذکر دائم»
۸۳ فناء در فناء
۸۶ از تفکر تا تذکر
۸۹ آفت ایمان
۹۳ جلسه‌ی سوم
۹۶ سیری تشریحی به سوی حقیقت تکوینی
۹۸ عامل ارتباط با عالم غیب
۱۰۰ چگونگی ارتباط با روح علماء ربّانی
۱۰۵ آشنایی تکوینی با اولیاء الهی
۱۰۷ برکات ملاقات مؤمنین

چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی ۶

ظهور موانع پنهان ۱۱۰

دستورالعملی جهت رهایی از وهم ۱۱۳

مقدمه

باسمه تعالی

عزیزانی که مباحث استاد طاهرزاده را دنبال می‌کنند لازم است موضوع به فعلیت رساندن باورهایی را که در دل مباحث به دست می‌آید از نظر دور ندارند. دوستان همواره می‌گویند با مباحث مطرح شده به خوبی متوجه حقانیت دین و دستورات آن می‌شویم ولی چرا نمی‌توانیم نتیجه‌ی لازم را بگیریم و «دانایی» هایمان به «دارایی» تبدیل نمی‌شود؟ مباحثی که در پیش رو دارید راهی است جهت تحقق امر فوق، تا إن شاء الله وارد عالم قلب شویم و از دینداری خود میوه‌های شیرین بچینیم.

وقتی دل انسان راه نیفتد و گرفتار باشد، عقل او که از جلوه‌های دل اوست، گرفتار است و نمی‌تواند کار خود را درست انجام دهد و حق و باطل را درست تشخیص دهد. متأسفانه آن‌طور که باید و شاید در موضوع دل و قواعد آن کار نمی‌شود و از اسرار عمیق آن که ما را متوجه راه‌های ناگشوده می‌کند، محروم هستیم. در مباحثی که پیش رو دارید روشن

می‌شود که غفلت از دل همان جهل به خود است، همان تذکری که امام الموحدين عليه السلام فرمودند: «مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ كَانَ بَعِيرٍ نَفْسِهِ أَجْهَلُ»^۱ کسی که به خود جاهل است به غیر خود جاهل تر است.

در این کتاب سعی شده راه‌های عملی ورود به عالم قلب نشان داده شود تا از طریق قلب بتوان به عوالم غیب و ملکوت نزدیک شد و از انوار آن عالم بهره‌مند گشت.

استاد مباحث کتاب را طی ۲۲ جلسه شرح داده‌اند که خوب است عزیزان در کنار مطالعه‌ی کتاب از آن شرح‌ها استفاده نمایند.

امید است عزیزان بتوانند دل خود را به سوی عوالم بیکرانه‌ی هستی سیر دهند و با حقایق آن عالم مأنوس گردند، از این به بعد نتیجه‌ی کار به همّت ما بستگی دارد.

گروه فرهنگی المیزان

جلسه اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده، و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبران او و روز بازپسین کفر ورزد، در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است.

وسعت نفس و حضور آن در همه‌ی عوالم

آیه‌ی فوق مؤمنین را نسبت به ایمان قبلی به ایمانی عمیق‌تر دعوت می‌کند تا با تفصیل بیشتر با حقایق عالم مرتبط شوند و بر این اساس وظیفه‌ی ما است که از طریق عبادات شرعی و اعمال الهی باورها و ایمان خود به حقایق را هرچه بیشتر به حالت بالفعل در آوریم تا آن‌جا که همراه نفس ناطقه‌ی خود وسعت پیدا کنیم و با حقایق عالم متحد گردیم. این

کار در صورتی ممکن است که خود را از محدودیت‌ها آزاد نماییم تا با نفس ناطقه‌ی خود که وسعت بیکرانه دارد هماهنگ شویم.^۲

عنایت دارید که باورهای شرعی عبارت است از اعتقادداشتن به وجود حقایقی معنوی که در بیرون از ذهن ما واقعیت دارند و ساخته‌ی ذهن ما نیستند. حال سؤال این است، وقتی عقل ما متوجه شد که چنین حقایق نورانی مثل خدا و ملائکه و قیامت و نور انبیاء و اولیاء در عالم خارج از ذهن ما موجود است، چگونه می‌توان با آن‌ها مرتبط شد؟ به عبارت دیگر چگونه می‌توان خود را وسعت داد تا با آن حقایق متحد گردد و خود را در مرتبه‌ی آن‌ها بیابد؟ ایرادی که عرفا به اهل فلسفه می‌گیرند این است که شما «دانایی»تان را مساوی «دارائی» گرفته‌اید و متذکر می‌شوند که این حجاب بزرگ است زیرا دانایی به حقایق غیر از ارتباط قلبی و وجودی با آن‌هاست. البته منظورشان از اهل فلسفه؛ فیلسوفانی مثل ارسطو است و گرنه امثال صدرالمآلهین «رحمة الله علیه» که قهرمان جمع بین علم به عالی‌ترین مفاهیم، و سلوک در راستای متحدشدن با آن‌ها است، مقام و موقعیت‌شان فرق دارد.

آنچه باید در این‌جا تأکید شود آن است که باید در عبادات خود افقی را تعیین کنیم و سخت مواظب باشیم از آن غافل نشویم، و آن افق عبارت است از این که سعی کنیم در اثر عبادات در نفس خود، آن چیزی را که بدان معتقدیم به فعلیت برسانیم و با حقایق مورد اعتقادمان متحد شویم.

۲ - در مورد بیکرانه بودن نفس ناطقه و چگونگی ارتباط آن با حقایق عالم وجود، به مرور

در همین مباحث توضیح داده می‌شود.

خطا از آن‌جا پیش می‌آید که گمان کنیم آنچه از حقایق معنوی می‌شناسیم و بدان اعتقاد و اطمینان داریم، همین اطمینان به وجود آن‌ها همان اتحاد با آن‌ها است، و این موجب می‌شود که بهره‌ی لازم را از عبادات خود نبریم.

نفس ناطقه‌ی ما به جهت تجرد خاصی که دارد استعداد اتحاد با حقایق را به خوبی در خود داراست،^۳ ولی انسان سالک باید برنامه‌ای داشته باشد

۳ - نفس انسان مجرد است؛ بدین معنی که محدودیت‌های عالم ماده را ندارد که بحث آن در کتاب «ده نکته از معرفت نفس» مطرح شده است. در این‌جا نکاتی که در رابطه با این بحث باید عزیزان متوجه باشند عبارت است از.

نکته‌ی اول: انسان یک «تن» دارد و یک «من»، که حقیقت او همان «من یا نفس» اوست و همه ادراکات، مخصوص و مربوط به نفس است.

نکته‌ی دوم: در موقع خواب دیدن و رؤیا، بخصوص در رؤیای صادقه، در عین اینکه بدن و جسم ما، در رختخواب است، خود ما در صحنه‌هایی حاضر می‌شویم که بعداً همان صحنه‌ها در عالم ماده حادث می‌گردد. یعنی ما بدون این جسم و بدن در صحنه‌هایی واقعی حاضر می‌شویم.

نکته‌ی سوم: «تن» در قبضه «من» است و در حقیقت انسان دخالت ندارد. به همین جهت هم «تن» انسان از حالات و تأثرات «نفس» متأثر می‌شود.

نکته‌ی چهارم: «نفس» چون بدون بدن می‌تواند ادراک داشته باشد و حتی بهتر از بدن حوادث را درک می‌کند و حوادثی را می‌بیند که هنوز چشم بدنی آنها را ندیده، پس بدن انسان نقشی در حیات انسان نداشته و نفس، بدون بدن زنده‌تر است و حتی می‌بیند که می‌میرد.

نکته‌ی پنجم: نفس انسان از طریق به کار بردن «تن» کامل می‌شود و به همین جهت هم نفس، بدن را تکویناً دوست دارد و آن را از خودش می‌داند و با این حال چون به کمالات لازم خود رسید «تن» را رها می‌کند، و علت مرگ طبیعی هم همین است که «روح» تن را رها می‌کند.

که در عبادات خود چنین هدفی را دنبال کند و این استعداد را بالفعل و در شخص خود حاضر کند. آری؛ این باور و شعور خوبی است که انسان بفهمد حقایقی در این عالم هست، و این که متوجه باشد همین حالا ملائکه و معاد و سایر حقایق ملکوتی موجودند و نیز متوجه باشد وجود نورانی پیامبران و ائمه علیهم السلام همین حالا در عالم حاضر هستند، و یا این که انسان باور داشته باشد وجود مقدس حضرت صاحب الامر علیه السلام همین حالا در عالم هستی حاضرند، این‌ها همه باورهای ارزشمندی است و حکایت از شعور خوب آن کسی می‌کند که متوجه وجود چنین حقایقی شده است، ولی این ابتدای کار است. کار اصلی آن است که شرایطی فراهم کنیم تا هم‌اکنون نفس ما با آن حقایق مرتبط و متحد گردد و شخصیت ما به گونه‌ای بالفعل، عین ارتباط و انس با آن‌ها باشد.

ما از طریق فلسفه و عرفان نظری می‌توانیم متوجه وجود چنین حقایقی در عالم هستی بشویم ولی کار دین‌ارائه‌ی راه‌کارهایی است جهت رساندن جان انسان‌ها به آن حقایق و اتحاد با آن‌ها.

نکته‌ی ششم: نفس انسانی فوق زمان و مکان است و در همین راستا است که در بدن، مکان برایش مطرح نیست و در عین اینکه حضور «کامل» در بدن دارد، در مکان خاصی از بدن جای ندارد، زیرا مجرد از ماده است.

نکته‌ی هفتم: همچنان که «نفس» باطن «تن» است، «عالم برزخ» هم باطن «عالم ماده» است و در هنگام مرگ انسان؛ زمین، «قبر تن» و برزخ، «قبر من یا نفس» خواهد بود.

وسعت نفس انسانی

دلایل فلسفی به خوبی روشن می‌کنند نفس ناطقه‌ی انسان وسعتی لایق دارد یعنی در هیچ یک از مراتب هستی متوقف نمی‌شود، مقامش مقام «ماسوی الله» است، بدین معنی که به غیر از خدا، تمام کمالات عالم وجود را می‌تواند داشته باشد، ولی توانایی داشتن تمام کمالات عالم وجود، غیر از آن است که فعلاً دارد.^۴ وقتی انسان متوجه چنین وسعتی در خود شد حالا دامن پیامبر خدا ﷺ را می‌گیرد که ای قلبی که در تمام این عوالم سیر کرده‌ای، ما را با آن‌ها متحد گردان، درست است که به گفته‌ی مولوی:

ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم باز همان‌جا رویم جمله، که آن‌شهر ماست
 خود ز فلک برتریم، وز ملک افزون‌تریم زین دو چرا نگذریم، منزل ما کبریا است
 عالم خاک از کجا، گوهر پاک از کجا بر چه فرود آمدید، باز کنید این چه جاست
 بخت جوان یار ماست، دادن جان کار ماست غافله‌سالار ما، فخر جهان مصطفی است
 و درست است که متوجه شدیم که وسعت نفس ناطقه‌ی انسان
 «لایقف» است و به هیچ یک از عوالم وجود محدود نیست و در تمام
 عوالم حاضر است، ولی سؤالی که برایمان می‌ماند این است که پس چرا

۴ - جنبه‌ی تکوینی نفس ناطقه‌ی هر انسانی هم‌اکنون در تمام مراتب هستی حاضر است ولی جنبه‌ی تشریحی آن بستگی به هر انسانی دارد که آیا توانسته است با رفع موانع به حقیقت تکوینی خود دست یابد یا نه. مثل این که هر موجودی از نظر تکوینی عین ربط و اتصال به خداوند است ولی هر کس باید از طریق رفع موانع و حجاب‌ها، قلب و جان خود را متوجه پروردگارش نماید تا جنبه‌ی تشریحی او هماهنگ با جنبه‌ی تکوینی او گردد و توانسته باشد از جنبه‌ی تکوینی خود به نحو احسن بهره‌برداری کند.

خود را در آن عوالم احساس نمی‌کنیم؟ آری هم‌اکنون نفس شما از آسمان اول تا آسمان هفتم که افق عالی آسمان‌هاست، در تمام آن‌ها حاضر است و می‌تواند ناظر بر بهشتیان و جهنمیان باشد. همان حضوری که حارثه بن مالک^۵ به جهت وسعت نفشش پیدا کرده بود، به طوری که رسول خدا ﷺ بعد از نماز صبح جوانی را دیدند که آثار ریاضت در سیمایش نمایان است. سؤال کردند «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا زَيْدُ؟» ای زید در چه حالی هستی؟ عرض کرد «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا» ای رسول خدا در حال یقین هستم. حضرت فرمودند: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَتُ يَقِينِكَ؟» برای هر یقینی حقیقتی و آثاری هست، حال حقیقت و آثار یقین تو چیست؟ جوان گفت: یا رسول الله! بر اثر یقین همواره محزونم و شب‌ها خواب را از چشمانم ربوده... نَفْسَمِ به کلی از دنیا و آنچه در آن است انصراف پیدا کرده تا جایی که کَأَنَّ عَرْشَ پروردگار را می‌بینم که برای حساب نصب شده و همه برای حساب قیامت محشور شده‌اند و من در میان آن‌ها هستم... پس از آن که رسول خدا ﷺ سخنان جوان را شنیدند رو به مردم کرده فرمودند: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ»؛ این بنده‌ای است که خداوند قلب او را به ایمان منور کرده است، و به او فرمودند: «الزُّمُّ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ»؛ این حالتی را که در آن هستی حفظ کن.^۵ با توجه به این که آن جوان عرض کرد یا رسول الله من دارم جهنمیان و بهشتیان را هم‌اکنون می‌بینم و خودم را هم در قیامت می‌بینم، و حضرت هم تأیید

فرمودند، پس می‌شود در عین این که انسانی در صف نماز صبح نشسته است نفس او بالفعل در عالی‌ترین عوالم وجود حاضر باشد.

معنی نورانی شدن قلب

نورانی شدن قلب بدین معنی است که قلب توان نظر به حقایق را پیدا کند. انصراف از دنیا، نفس را جلو می‌برد و انسان در جلوی خود، حقایق معنوی را می‌بیند. همان‌طور که چشم سر جلوی پایش را می‌بیند تا زمین نخورد. وقتی حدّ انسان «لا یقف» است تمام عالم هستی جلوی اوست و اگر بتواند نگاه کند، می‌بیند. چون نفس ناطقه از نظر تکوینی هم‌اکنون در تمام عوالم غیب حاضر است، عمده‌ی توسل به رهنمودهای پیامبر خدا ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است که راه حضور بالفعل در این عوالم را به ما نشان دهند تا تشریحاً و با اختیار خود در شخصیت تکوینی خود محقق شویم.

همه‌ی ما فطرتاً همه‌ی کمالات را داریم ولی اراده‌مان به طرف دیگری است، اگر همه‌ی اراده‌ی خود را یک اراده کنیم و بخواهیم حقایق موجود در جلوی خود را بنگریم، از حجاب‌ها عبور می‌کنیم و آن حقایق را می‌بینیم.

ما در عوالم غیبی عالم هستی حاضریم ولی متوجه چنین حضوری نیستیم. مثل این که نفس ما در ضربان قلب ما حاضر است و اگر نفس از بدن منصرف شود دیگر قلب ضربان ندارد، ولی در حال حاضر اراده‌ی خاص ما - که خودمان به عنوان شخص خودمان ضربان قلب خود را اراده کرده باشیم - در صحنه نیست. نفس ناطقه‌ی انسان به همان صورت که در ضربان

قلب حاضر است، در همه‌ی عوالم هستی حاضر است و نسبت به همه‌ی آن‌ها آگاهی دارد اما شما به عنوان شخص شخیص خودتان چنین حضوری را برای خود بالفعل نکرده‌اید، چون به چیزهای دیگری نظر دارید و آن‌ها را انتخاب نموده‌اید. باید خودتان آن حضور را انتخاب کنید تا سرمایه‌ی شما محسوب شود و با داشتن آن استعداد، در آن عوالم بالفعل حاضر باشید. برای چنین حضوری، عبادات مستمر و زیارات و اعتکاف لازم است و اگر استمرار در اعمال عبادی با توجه به چنین افقی باشد، معجزه می‌کند، زیرا نیازی نیست که به آن عوالم بروید، شما در آن عوالم هستید، کافی است آن عوالم را انتخاب کنید و با انصراف از غیر، به آن‌ها نظر بیندازید. ارتباط بالفعل با آن حقایق به‌خودی خود پیش می‌آید، همین که وارد وادی نظر به حقایق شویم آرام آرام نظارت بر آن‌ها و اتحاد با آن‌ها شروع می‌شود و آنچه را باور داریم و نفس ناطقه‌ی ما هم در کنار آن حقایقی که ما باور داریم حاضر است، به صورت بالفعل برای ما محقق می‌شود، در نتیجه خود را با همه‌ی عوالم مأنوس می‌یابیم.

در یک جمع‌بندی تا حال این چند نکته مطرح شد:

۱- نفس ناطقه‌ی ما در تمام عوالم هم‌اکنون حاضر است، چون حدّ انسان به جهت ذات مجردش «لایقف» است.

۲- ما به عنوان یک انسان مؤمن به وجود حقایق عالم معنا - اعم از ملائکه و قیامت و ارواح ذوات مقدس ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام - باور داریم.

- ۳- استعداد بالفعل کردن این باورها و متحدشدن با آن حقایق در ما هست، باید راه کار آن را بشناسیم و به عنوان برنامه‌ی درازمدت بدان عمل کنیم.
- ۴- برای بالفعل کردن باورها باید اولاً: موانع را رفع نمود. ثانیاً: عوامل تحقق آن‌ها را به صحنه آورد.

موانع ارتباط با حقایق

در یک کلمه می‌توان گفت آنچه مانع اتحاد جان انسان با حقایق می‌شود «دنیا» است، دنیا به همان معنایی که قرآن و روایات آن را معرفی می‌کنند.

شاید مشخص‌ترین خصوصیات دنیا که حجاب کامل بین ما و حقایق می‌شود «زمان‌مندی» دنیا است. فلسفه‌ی حکمت متعالیه به خوبی ثابت کرده که وقتی ذات عالم ماده عین حرکت است و زمان هم حاصل حرکت است پس دنیا عین زمان است. اگر ما بخواهیم از ذات دنیا آزاد شویم باید از ذات زمان آزاد شویم، و دین راه کار آزادشدن از زمان را به خوبی برای ما بیان فرموده، که *إن شاء الله* روشن خواهد شد.

به هر حال برای بالفعل کردن باورها و متحدشدن با حقایقِ عوالم هستی باید از دنیا به عنوان مانع آن هدف، بگذریم. شاخصه‌ی دنیا زمان است و عامل تحقق حضور در عوالم معنا «قلب» است، باید قلب را به صحنه آوریم تا حضور بالفعل ما در عوالم غیبی عالم ممکن شود. هرکس به

اندازه‌ای که بتواند قلب خود را به صحنه آورد و به تعبیر دیگر هر کس قلب داشته باشد راه ارتباط و اتحاد با عوالم عالی‌هستی را یافته است. وظیفه‌ی ما است که دائماً در انجام عبادات و باورهای خود قلب را در صحنه نگه‌داریم و نگاهمان به دنیا، نگاهی فوق‌زمان و زمان‌زدگی باشد، تا هم راه ارتباط با حقایق پیدا شود و هم قلب حرکت کند. عباداتی مثل نماز و روزه و حج و زیارت ذوات مقدس معصومین علیهم‌السلام و اعتکاف برای آن است که «راه» پیدا شود. چون در این‌گونه عبادات باید نظرت را از همه‌ی راه‌هایی که در زندگی ساخته‌ای، برگردانی، حتی طوری باشد که خیالات دنیایی را هم با خود نیاوری.

وقتی «راه» پیدا شد و قلب هم در صحنه آمد عبادات ما نتیجه می‌دهد، چون انسان در چنین شرایطی است که می‌تواند به سوی عالم معنی حرکت کند و با انوار عالم‌اعلی روبه‌رو شود و از آن‌ها نور و معرفت بگیرد و بصیرت یابد.

اگر از عبادات خود بهره‌ی لازم را نمی‌گیریم چون هنوز راه برایمان پیدا نشده است، اگر راه پیدا شد با کم‌ترین عبادات بیشترین نتایج حاصل می‌شود. وقتی راه پیدا شد بسیاری از مؤمنین در حدّ امثال مرحوم قاضی طباطبائی رحمة‌الله‌علیه خواهند شد. چون اکثر مؤمنین کمتر از آن عزیز عبادت نمی‌کنند، مشکلشان در چگونگی عبادت است، نه در کمیت آن. حتی اگر بعضی از عزیزان رغبت به عبادت طولانی ندارند چون در راه نیستند تا با نور عباداتشان شوق به جلورفتن پیدا کنند. بیشتر باید به دنبال راه باشیم، راه که پیدا شد همان اذکار و عبادات که انجام می‌دهید برای نتیجه‌گیری

کافی است، صلوات‌های ما آن صلواتی می‌شود که اولیاء الهی با ذکر آن هزاران حجاب را رفع می‌کنند. اگر در عباداتتان دل نورانی شد علاقه‌تان به عبادات شدیدتر می‌شود و شوق ادامه‌ی آن در شما رشد می‌کند، تا جایی که نمی‌توانید از آن‌ها دل بکنید. عمده در این مسیر برای رسیدن به چنین فعلیتی، یکی «رفع موانع» و دیگری «ایجاد عوامل» است.

حجاب زمان

آزادی از زمان و عبور از گذشته‌ای که رفته و مشغول‌نشدن به آینده‌ای که نیامده است، موجب می‌شود که ما از دو چیز که هیچ‌کدام فعلاً نیستند، یعنی «گذشته» و «آینده»، آزاد شویم و در «حال» قرار گیریم. حقایق عالم معنا، فوق هر زمان و مکانی، همین حالا موجودند، پس آن که به گذشته و آینده نظر دوخته، به حقایقی که هم‌اکنون موجودند و در جلوی جان او قرار دارند نظر ندارد، چنین کسی چگونه انتظار دارد با حقایق مرتبط شود در حالی که او چشم جان خود را جای دیگر انداخته است.

ای کمان و تیرها انداخته یار نزدیک و تو دور انداخته
 این که می‌گویند؛ «الْمُعْتَكِفُ يُعْكَفُ الذُّنُوبَ وَ يَجْرِي لَهُ مِنَ الْأَجْرِ،
 كَأَجْرِ عَامِلِ الْحَسَنَاتِ كُلِّهَا»؛ معتکف از گناهان باز می‌ایستد و بدین وسیله
 اجری مانند اجر کسی که همه‌ی نیکی‌ها را انجام می‌دهد، خواهد داشت.
 چون محبت از دنیا و خرید و فروش و بحث و جدل و صحبت زیاد،
 موجب می‌شود که روح نتواند به جنبه‌ی تجرد خود - که ماوراء زمان است -

منتقل شود و بر شخص معتکف چنین اعمالی روا نیست. از آن مهم‌تر برای نزدیکی به جنبه‌ی تجرد، اعمال حج است که باید تماماً دنیا را پشت سر بگذاری و از کثرت به سوی وحدت سفر کنی. حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ» که می‌فرماید: به سوی خدا فرار کنید؛ فرمودند: «مِنَ الظُّلْمَةِ إِلَى الْحَجِّ» از ظلمت دنیا به سوی حج و رؤیت حق فرار کنید.

تا ما نظر به گذشته و آینده داریم، از واقعیات هستی که در «حال» قرار دارند محجوب هستیم. برای آزادشدن از گذشته و آینده، به کار بردن دستورات دین بسیار کارساز است. واقعیت این است که ذات و جان ما فارغ از هر زمانی در حال حاضر در همه جا حاضر است، ولی وهم ما خیالات غیر واقعی برای خود می‌سازد و ما را مشغول گذشته و آینده می‌کند. چون ذات ما آزاد از گذشته و آینده در «حال» حاضر است، اگر خود را در دست خیالات و آرزوها ندهیم بیش از آن که تصور کنیم، خود را در «حال» حاضر می‌یابیم، نرسید چطور؟ همت کنید می‌یابید. چون انسان از چیزهایی سؤال می‌کند که وجود آن نزد آدم نیست، ولی در موضوع ارتباط با عوالم غیب، جای نگاه کردن است و نه جای سؤال کردن. آیا کسی سؤال می‌کند تابلویی را که جلوی ما است چطور نگاه کند؟ کافی است نگاه کند، می‌بیند. باید به عوالم غیب نظر کنید، مطمئن باشید می‌بینید. شما به اصول خود توجه کنید و مجرد بودن و لایقف بودن و فوق زمان و مکان، در همه‌ی عوالم حاضر بودن خود را از نظر دور ندارید، نگاه کنید، می‌بینید. این موضوع باید به خوبی روشن شود که اگر با عوالم غیب

و معنی مرتبط نیستیم، هنوز خودمان نیستیم، غیری را جای خود نشانده‌ایم، کافی است به خود برگردیم.

حیله کرد انسان و حیله‌اش دام بود آن‌چه خود پنداشت خون‌آشام بود
در بیست و دشمن اندر خانه بود حیله‌ی فرعون از این افسانه بود

امکان فهم زبان دین

تمام دستورات دین برای آن است که خود را از ناخود جدا کنیم و با خودی باشیم که عین حضور در عالم وجود است. انسان به جهت ذات خود، در همه‌ی عوالم حاضر است و اگر کسی خود را خیلی آلوده به دنیا نکرده باشد، زبان دین را می‌فهمد، چون دین چیزی جز همان حقایقی که انسان با آن‌هاست، به انسان متذکر نمی‌شود. میان سخن دین که نظر به حقایق غیر محسوس دارد با سخن اهل دنیا که از اعتباریات و قراردادهای ذهن بشر سخن می‌گویند، فرق بسیاری است. اعتباریات نسبت‌هایی است که در رابطه با زندگی زمینی پیش می‌آید، مثل یک‌طرفه بودن خیابان که یک‌طرفه بودن در ذات خیابان نیست، ما قرار می‌گذاریم که به جهت رفع مشکل ترافیک آن را یک‌طرفه کنیم. از آن طرف علم ریاضی، قواعد نظام موجود در عالم کثرت را تبیین می‌کند و در محدوده‌ی عالم کمیات متوقف است. حال نفس بعضی از انسان‌ها به دقائق نظام کمیات نظر ندارد و لذا ریاضیاتشان ضعیف است، ولی چون نفس انسان در عوالم غیب و معنی حاضر است، و دین نیز متذکر آن عالم است، نمی‌شود گفت کسی در ذات خود استعداد دیندار شدن ندارد. می‌شود انسان به اعتباریات

بشری توجهی نداشته باشد، چون اعتباریات حقیقتی ندارند که نفس با آن‌ها مرتبط شود. همچنین می‌شود کسی ریاضیاتش ضعیف باشد، چون او به عالم کمیات نظر نمی‌کند، اما نمی‌شود کسی در ذاتش دین‌داری‌اش ضعیف باشد، چون ایمان عبارت است از این که نفس انسان بدون حجاب با حقایق عالم مرتبط گردد، و این در ذات همه‌ی انسان‌ها هست، مشکلمان در حجاب‌هایی است که بین خود و آن حقایق ایجاد کرده‌اند.

فلسفه با «مفاهیم» عالم وجود مرتبط است و لازمه‌ی دانستن فلسفه، دانستن بعضی از مقدماتی است که فیلسوفان وضع کرده‌اند. فلسفه‌دانی کار خوبی است، ولی موضوع آن مفهوم وجود است و با «مفاهیمی» از حقایق مرتبط است و نه با وجود حقایق. آیا واقعاً این عَرَض و جوهر که در فلسفه برای پدیده‌ها قائل می‌شویم، در واقع و در خارج هست؟ یا این‌ها حکم ذهن ما است که بر خارج حمل می‌کنیم تا بتوانیم آن را تحلیل کنیم، به همین جهت بعضی‌ها هر چه فکر می‌کنند نمی‌توانند جوهر و عَرَض را بپذیرند. در فلسفه می‌گوییم؛ رنگ سیب عرض است و ذات سیب جوهر است، طرف مانده است مگر بیشتر از یک سیب در بیرون هست، جوهر و عرضش کو؟ پس نمی‌توان گفت اگر کسی فلسفه ندانست دین‌داری‌اش ضعیف است، چون ایمان از طریق ارتباط قلب با حقایق خارجی مُحَقَّق می‌شود و این توانایی در هر نَفْسی هست. ما نباید دین را با اصطلاحات فلسفی مخلوط کنیم تا اگر مردم نتوانستند فلسفه را بفهمند احساس کنند بی‌دین‌اند.

راه برگشت به ذات بی‌زمان

به نظرمی‌رسد تا حدی روشن شد که ما بی‌زمانی و بی‌مکانی را در ذات خود داریم. پس ابتدا باید متذکر بی‌زمانی و بی‌مکانی خود باشیم و سپس آن را برای خود بالفعل کنیم تا بتوانیم فوق‌زمان و مکان‌زندگی نماییم، و عرض شد شرط بالفعل کردن آن، فاصله‌گرفتن از دنیا و عالم ماده است، فاصله‌گرفتن از دنیایی که عین حرکت و زمان است و رسول خدا ﷺ در رابطه با آن فرمودند: «دَعُوا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَمَنْ أَخَذَ مِنَ الدُّنْيَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَذَ حَتْفَهُ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ»^۷ دنیا را به اهل دنیا واگذارید، و هر کس از دنیا بیش از مقدار نیازش برداشت کند، ناخودآگاه دست به نابودی خود زده است. این نوع دستورات که تأکید می‌فرماید ما از دنیا فاصله بگیریم عملاً به ما می‌فرماید به ذات بی‌زمان خودتان برگردید. چون دوری از دنیا یعنی انصراف از آرزوهای آینده و غم‌های گذشته و این یعنی آزادی از حجاب زمان و برگشت به ذات خود، همان خودِ مجردِ مستقر در مقام «حال» و گسترده در تمام عوالم هستی.

وقتی انسان به «حال» برگشت، خدا هم در «حال» است، پس ارتباط با خدا ممکن می‌گردد و راه پیدا می‌شود. به اصطلاح می‌گوئیم وارد حضور قلب شدیم. قلب یعنی همان حقیقت انسان که در ذات خود از زمان و مکان آزاد است. پس وقتی قلب در صحنه آمد یعنی ناخودانسان رفت و

خودِ واقعی انسان به صحنه آمد، خودی که استعداد ارتباط با خدا و عوالم غیب در او هست.

در بحث «اعتکاف و چگونگی ورود به عالم آن» عرض شد، اعتکاف به آن نحوی که به ما دستور داده‌اند یک نوع مُردن و خارج شدن از قیل و قال دنیا و وارد شدن به برزخ است، و به این جهت در اعتکاف باید روزه‌دار باشید تا به احوال انسانی که مرده است نزدیک شوید و مثل مرده که در دست غسل است، خود را در دست اراده‌ی خداوند قرار دهید. در آن شرایط هیچ اراده و نقشه‌ای برای خود نکشید تا حجابِ اسباب و وسایل از جلوی قلب شما کنار رود، از خود بمیرید تا به نور الهی زنده شوید. مثل انسانی که وقتی از حیات دنیایی مُرد به حیات برزخی زنده می‌گردد و در نتیجه متوجه واقعیاتی در اطراف خود می‌شود که تا آن موقع از آن‌ها غافل بود. وقتی انسان را در قبر گذاشتند و لحد را بر روی او قرار دادند، نَفَس او که تا حال امید داشت دوباره این بدن را به حرکت بیندازد و به زندگی دنیایی ادامه دهد، دیگر ناامید می‌شود، همین که در اثر آن ناامیدی، از تدبیر بدنِ خود منصرف شد، یک‌مرتبه خود را با ملائکه‌ی نکیر و منکر روبه‌رو می‌بیند، ملائکه‌ای که نفس ناطقه یا قلب ما همین حالا در کنار خود دارند ولی به جهت توجه به بدن و امور مادی در منظر ما قرار نمی‌گیرند. با توجه به این قاعده، آنچه را باید خوب بفهمیم آزادی از بدنی است که ما را در زمان نگه داشته و مانع به صحنه آمدن قلب شده است تا حقایق غیبی را که در کنار آن‌ها قرار دارد ببیند.

این که به ما دستور داده‌اند «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»؛^۸ قبل از آن که بدن‌هایتان بمیرد، خودتان بمیرید، یعنی جان و روان را از دنیا بیرون بکشید تا با ذات خود که به وسعت هستی است روبه‌رو شوید.

نفس انسان در ذات خود آماده‌ی سیر به سوی عوالم غیب و قیامت است ولی گرفتار صورت‌های دنیا شده، باید آرام آرام و با عباداتِ ممتد و مستمر، آن را به حقیقتش برگردانیم.

اراده‌های ممتد؛ عامل حضور در عوالم غیب

کودکان را ملاحظه کرده‌اید که در ماه‌های اول تولدشان به سختی دستشان را بالا می‌آورند، ولی به طور مستمر این کار را ادامه می‌دهند و چون استعداد آن را در بدن خود دارند بالأخره موفق می‌شوند که دستشان را بالا بیاورند. حالا برای آن که دستشان را به دهانشان برسانند مشکل دارند، هر چه اراده می‌کنند تا دست را به طرف دهانشان بیاورند این طرف و آن طرف می‌رود، ولی چون استعداد این که دستشان را به دهانشان برسانند دارند، با استمرار^۹ بالأخره موفق می‌شوند. در مورد نفس هم نباید بگوئیم اگر نفس استعداد حضور در عالم غیب و قیامت را دارد پس چرا خود را در آن عوالم حاضر نمی‌یابیم؟ فراموش نکنید فعلاً مقیم «اسفل سافلین» هستید، باید با اراده‌های ممتد و مستمر و به عنوان شخص خاص، حضور در آن عالم را اراده کنید تا آرام آرام حجاب‌های بین شما و آن عوالم رقیق شود و بتوانید با عوالم برتر ارتباط برقرار کنید. همان‌طور که

۸ - «مصباح الشریعه»، ترجمه عبدالرزاق گیلانی، ص ۴۶۵.

نفسِ کودک می‌طلبد دستش به دهانش برسد و مرتب بدن را به کار می‌گیرد و به آن فرمان می‌دهد تا بدن آماده‌ی پذیرش فرمان نفس شود تا آن جایی که وقتی نفس اراده کرد، بدن فرمانش را بپذیرد. انسان هم وقتی از طریق معارف الهی متوجه حقایق عالم معنا شد و با انصرافِ قلب از دنیا، نظر خود را به آن حقایق انداخت، حالا با عبادات مستمر نظر قلب خود را متوجه عالم غیب می‌کند تا آرام آرام خود را در آن جا حسّ می‌کند، چون ذاتش در آن جا است، کافی است حجاب‌ها کنار رود. در صورت رویکرد درست، عبادات موجب کناررفتن حجاب‌ها و بالفعل شدن باورها می‌شود.

رفع حجاب بین خود و عوالم غیب و قیامت، از طریق شناخت عوامل غفلت و رفع آن‌ها ممکن است و گرنه ذات انسان هم‌اکنون در آن عوالم حاضر است ولی خود را در آن جا احساس نمی‌کند و از انوار آن عالم بهره‌مند نمی‌شود.

استعداد حضور در عوالم معنا هم اکنون در همه هست، مثل حضور فطرت که در همه هست، ولی همان‌طور که هرکس باید فطرت خود را وارد زندگی کند و آن را به صورت بالفعل در آورد، هرکس باید حضور خود در عوالم معنا را وارد زندگی کند و به عبارت دیگر سعی کند با آن ذاتی از خودش زندگی کند که در عوالم هستی موجود و حاضر است و این با آن نوع مُردن که عرض کردم ممکن می‌شود، اگر از آن غفلت کنیم قوه‌ی واهمه دوباره ما را به گذشته و آینده وصل می‌کند و از واقعی‌ترین واقعیاتِ عالم وجود محروممان می‌نماید.

با عبور از قوه‌ی واهمه که ما را گرفتار خاطرات گذشته و یا آرزوهای آینده می‌کند می‌توان با حقیقت خود که حاضر در همه‌ی عوالم هستی است با حقایق عالم غیب مرتبط شویم و در «حال» قرار بگیریم و با آنچه در «حال» قرار دارد مرتبط شویم. البته این نوع در «حال» و «حضور» رفتن غیر از آن نوع بی‌قیدی است که مکتب‌های شبه عرفانی پیشنهاد می‌کنند و نیز غیر از «اکنون‌زدگی» است که انسان در آن موقعیت‌ها نظر به هیچ حقیقتی ندارد.

انسان با پیشنهادهایی که مکتب‌های شبه عرفانی می‌کنند و یا با «اکنون‌زدگی»، در یک «حال» و همی گرفتار می‌شود که به هر حقیقتی پشت می‌نماید. ولی آن «حال» و «حضور» که از طریق دستورات شرعی و با آزادشدن از آرزوهای بلند دنیایی به دست می‌آید انسان را به مقام جمع با معانی وارد می‌کند.

عبور از صور ذهنیه و کشف صور برزخیه

هرچه انسان از طریق به‌صحنه آوردن ذات مجرد خود از گذشته و آینده آزاد شد و به «حال» آمد، متوجه می‌شود در مقام «جمع» است و گذشته و آینده دیگر خیلی قدرت خارج کردن او را از حال و حضور ندارند. انسان زمان زده، قیامت و خدا را دور می‌بیند ولی هرچه بیشتر به ذات مجرد خود برگشت کند، قیامت و خدا را نزدیک‌تر می‌یابد، به طوری که اگر در این مسیر رشد کرد، آینده را نیز نزد خود می‌یابد. اولیاء الهی با همین نگاه، آینده را هم‌اکنون در نزد خود دارند و به بقیه خبر

می‌دهند. مثل وقتی در قیامت حاضر می‌شوید که در آن حال همه‌ی گذشته‌ی دنیایی شما نزد شما حاضر می‌شود و به قول قرآن: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا»؛ آنچه را انجام داده در نزد خود حاضر می‌یابد. روزه و مسجد و اعتکاف کاری شبیه قیامت با نفس انسان انجام می‌دهد، به شرطی که خودمان مسائل گذشته و آینده را به دنبال خود نبریم و خود را از حضور در «حال» محروم ننماییم. اگر در مسجد و اعتکاف و حج و زیارت در فکر آن هستیم که مثلاً فلان چک را چطوری با فلان چک جفت و جور کنیم، انتظار نداشته باشید نفس شما آماده‌ی سیر در عوالم غیب و معنا باشد.

کاری کنید تا با به حضور بردن نفس در «حال»، راه را پیدا کنید، راه که پیدا شد اگر سری هم به دنیا زدید، نفس شما دوباره به همان حالت حال و حضور بر می‌گردد و سیر خود را ادامه می‌دهد. این همان مقامی است که قرآن در موردش می‌فرماید: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»؛^{۱۰} انسان‌هایی که خرید و فروش، آن‌ها را از یاد خدا غافل نمی‌کند. اگر خیال و خاطره‌ای آمد که شما را از «حال» خارج کند، شما آن را دنبال نکنید و به دنبالش راه نیفتید، این‌ها صُورِ ذهنیه‌ای هستند که از دنیا با خود آورده‌اید، طوری نیست که می‌آید، اشکال وقتی پیدا می‌شود که شما هم از آن‌ها استقبال کنید. و گرنه می‌آید و چون تحویلش نگرفتید می‌رود و هدیه‌ی بی‌توجهی به صُورِ خیالیه، حضور بیشتر شما در عوالم

۹ - سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۰.

۱۰ - سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

بالا خواهد شد. و معنی و برکاتِ آزادشدن از قیل و قال دنیا بیشتر برایتان روشن می‌گردد. باید مواظب بود در خلوتِ خود اراده‌های اهل دنیا در ما حاکم نباشد و نظر به مشیت الهی داشته باشیم و خود را در اختیار فرمان او قرار دهیم.

تولدِ دیگر

باید در امثال اعتکاف و حج و زیارت با کنترل اراده‌های دنیایی، مزه‌ی عبور از صُورِ ذهنیه‌ی دنیا را به جان خود بچشانیم و عملاً به تولدِ دیگر دست یابیم، چنانچه حضرت عیسی علیه السلام فرمودند: «لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَنْ لَمْ يُؤَلِّدْ مَرَّتَيْنِ»؛^{۱۱} کسی که دوبار متولد نشود هرگز به ملکوت آسمان‌ها و زمین دست نمی‌یابد.

در این حالتِ عبور از صُورِ ذهنی و آزادشدن از گذشته و آینده، یک نوع زندگی دیگر شروع می‌شود. پس باید از دنیا مُرد تا به حیاتی دیگر متولد شد و مُردن از دنیا با آزادشدن از زمان شروع می‌شود. به گفته‌ی مولوی:

فکرت از ماضی و مستقبل بود چون از این دو رست مشکل حل بود
چون شود ذهن همه مشغول «حال» نایب اندر ذهن تو فکر محال
وقتی انسان در «حال» قرار گرفت و با حقایق عالم وجود مرتبط شد
دیگر چیزی نیست که در دسترس او نباشد و بخواهد در فکر

به دست آوردن چیزهای محال باشد چیزهایی که یا در گذشته بوده و رفته و یا در آینده است و نیامده.

پس از مُردن و ورود به عالم برزخ، وقتی روح انسان امیدش را از دنیا برید، و صُورَ ذهنی دنیایی را تعقیب نکرد، چنانچه اهل ایمان باشد پس از سؤال مُلکین، در مقابلش افقی به سوی بهشت باز می شود که تا چشم کار می کند گشاده و روح افزا است «ثُمَّ يَفْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَدَ بَصَرِهِ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ أَبَاباً إِلَى الْجَنَّةِ»^{۱۲} سپس آن دو مُلک تا چشم کار می کند قبر او را گسترده می کنند و برای او دری از درهای بهشت را می گشایند. در همین راستا برای انسانی که در خلوت خود به صُورَ ذهنیه‌ی دنیایی بی توجهی کند حجاب‌ها کنار می رود و افق عالم معنا برایش گشوده می شود. حجاب‌های «چه بخوریم»، «چه پوشیم» و «چه داشته باشیم» نمی گذارد نفس مجرد ما از عالمی که در آن هست بهره‌مند شود.

اگر چشم انسان باز شود و فقط در نور وظیفه‌ی الهی عمل کند عملاً خود را دست خدا داده است و حجاب‌های بین او و انوار الهی برطرف می شود، دیگر نه زمان گذشته او را به خود مشغول می کند و نه زمان آینده او را می رباید. بر اساس نور وظیفه عمل می کند، حتی اگر وظیفه‌ی او این باشد که برنامه‌ای درازمدت برای خود بریزد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «...فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغْمِي وَ يُصِمُّ وَ يُكْمِمْ وَ يُذِلُّ الرِّقَابَ فَتَدَارِكُ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ وَ لَا تَقُلْ غَدًا وَ بَعْدَ غَدٍ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِي وَ التَّسْوِيفِ.»^{۱۳}

دنیا را ترک کن و بدان که محبت دنیا انسان را کور و کر و گنگ می گرداند، دوستی دنیا گردن‌ها را پائین می آورد، اینک از عمر باقیمانده استفاده کن و نگو فردا یا پس فردا چنان و چنین خواهم کرد، کسانی قبل از شما هلاک شدند و رفتند که هلاکت آنها به خاطر آرزوها و فردا فردا گفتن‌ها بود.^{۱۴}

چگونگی ارتباط با روح علماء و اولیاء الهی

در عالم غیب و معنا اکنون روح اولیاء الهی و نیز انوار ملائکه الله و روح انسان‌های وارسته چون شهدا و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» و امثالهم حاضر است، به عبارت دیگر به جز روح آن‌هایی که گرفتار گناهان خود هستند، روح بقیه در عالم غیب حاضر و فعال است و نفس شما در صورتی که محجوب قیل و قال دنیا نباشد و آمادگی‌های لازم را در خود ایجاد کند، می‌تواند با آن‌ها مرتبط شود و از نور آن‌ها بهره‌مند گردد. ما گرفتار زمان و مکان هستیم، آن‌ها در عالم بی‌زمان و بی‌مکان حاضرند و شما به اندازه‌ای که از زمان و مکان

۱۳ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص: ۷۵

۱۴ - در مورد آزاد شدن از زمان گذشته و آینده و ورود به عالم دین، به کتاب «عالم انسان

دینی» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

آزاد شوید خود را در آن عالم می‌یابید. اهل دنیا چون مردند، گرفتار گناهانشان هستند و لذا در حدی که اذن دارند می‌توانند به ما سر بزنند و شما آن‌ها را در خواب - که کمی از حواس خود آزادید- می‌یابید، ولی موقعیت اولیاء الهی فرق می‌کند، اگر ما با فاصله گرفتن از دنیا وسعت پیدا کنیم می‌توانیم با آن‌ها مانوس شویم. حال چه اُنس شمی و بویایی و چه اُنس سمعی و یا بصری و چه اُنس نوری و معنوی به وسیله قلب، بستگی دارد که شما ظرفیت و طلب کدام را داشته باشید. بعضی‌ها اراده‌ی کلی‌شان این نیست که بخواهند با صورت علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» مانوس باشند، نظر به نور فکری ایشان دارند، در نتیجه روحشان بر اساس اراده‌ی غالبی که بر آن‌ها حاکم است عمل می‌کند و لذا اُنس نوری و قلبی نصیبشان می‌شود. البته جمع آن هم ممکن است، که هم اُنسِ صوری واقع شود و هم اُنس معنوی.^{۱۵} در هر صورت آن‌جا اراده‌ی غالب عمل می‌کند، دیگر دست شما نیست، همان‌طور که در خواب شما دست خودتان نیستید دست ملکاتان هستید. ملکه‌ی غالب، کار خود را می‌کند و سیر مناسب خود را دارد.

۱۵ - آیت‌الله حسن‌زاده‌آملی «حفظه‌الله‌تعالی» می‌فرمودند: بعد از نماز سوره‌ای از قرآن خواندم به نیت آن که ثواب آن به روح علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» برسد. چیزی نگذشت که ایشان را نزد خود حاضر دیدم و به من فرمودند: تو صورتاً و سیرتاً حَسَن هستی.

پیداشدن راه

آری با دفع موانع بین روح و عوالم معنا، روح با آن عوالم مرتبط می‌شود و اساسی‌ترین مانع جهت آن ارتباط، همان زمان‌زدگی است که توجه انسان را در گذشته و آینده پراکنده می‌کند، و به جهت این پراکندگی روح یا نفس ناطقه مقام «جمع» ندارد تا با معنویات موجود در عالم غیب که حقیقتشان جمع است، روبه‌رو شود. وقتی از طریق دستورات شرعی فهمیدیم چگونه از زمان‌زدگی در آییم و جایگاه هر نگاه حرام را در محرومیت قلب از ارتباط با عوالم غیب و معنویت فهمیدیم، راه را پیدا کرده‌ایم و می‌فهمیم به حکم وظیفه عمل کردن چه برکاتی دارد، چون در آن حالت جان بی‌کرانه‌ی خود را با خدایی که عین بی‌مکانی و بی‌زمانی است مرتبط کرده‌ایم.

«راه» که پیدا شد و ما از طریق ارتباط با قلب خود آرام‌آرام در آن قدم زدیم، دین به طرز فوق‌العاده‌ای جای خود را در قلب ما باز می‌کند، چون معلوم می‌شود تنها دین و دستورات آن، امکان ارتباط با حقایق قدسی و عالم اسماء الهی را برای انسان فراهم می‌کند. وقتی دین راه را نشان داد و افق را نمایاند و افقی که هیچ محدودیتی ندارد در جلو انسانی که در ذات خود محدود به هیچ حدی نیست، گشوده شد، قلب دیگر به انوار کم‌راضی نیست. یکی از هنرهای دین الهی این است که از ابتدا نمی‌آید و ظایف سنگین را به ما پیشنهاد کند، ابتدا کاری می‌کند تا قلب راه بیفتد، قلب که راه افتاد و انوار معنوی را در افق وجودی خود دید، دیگر خودش

به اعمال و وظایف کم قانع نیست، نهایت تلاش را می‌کند تا از نهایی‌ترین کمالات بهره‌مند شود. چون این موضوع را فهمید، به خودش می‌گوید:

هر چه در این راه نشانت دهند گرنستانی به از آنت دهند

به خود نهیب می‌زند که در هیچ منزلی متوقف نشود و هیچ حجابی را برای خود نپسندد، حتی حجاب‌های نورانی را. می‌خواهد خدا را داشته باشد.^{۱۶}

وقتی این طرف حل شد که انسان از زمان و زمانیات و دنیا آزاد شد، آن طرفش که عبارت باشد از ذات مجرد یا قلب، خودش راه می‌افتد. دین الهی دقیقاً همین دو کار را می‌کند. شما تمام دستورات دین را که نگاه کنید یا می‌خواهد دفع موانع بکند یا رشد عوامل.

کسانی از دین الهی بهره‌ی کامل می‌برند که بخواهند راه را بیابند و در راهی که یافته‌اند جلو بروند. کسی که به دنبال پیدا کردن راه و سیر کردن در آن است، یا در تلاش است برای دفع موانع و یا در تلاش است برای رشد عوامل. وقتی به او بگویی «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَيْتِكَ»^{۱۷} دشمن‌ترین دشمنان تو همین نفس اماره‌ی تو است که در پیش خودت می‌باشد، به خوبی تصدیق می‌کند و می‌فهمد مانع راه یعنی چه. از خدا تقاضا می‌کند:

باز خر، ما را از این نفس پلید کاردش تا استخوان ما رسید

۱۶ - در مناجات شعبانیه ندا سر می‌دهی: «حَتَّىٰ تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ...» خدایا!

آنچنان انقطاعی می‌خواهم که حجاب‌های نوری را نیز بشکافد و فقط با تو مأنوس باشم.

۱۷ - «بحار الأنوار»، ج ۶۷، ص ۶۴.

کسی که به دنبال راه است و راه افتاد تازه می‌فهمد این راه موانعی دارد که باید پشت سر گذاشت و باید از خود شروع کند و خود را از آرزوهای آینده و خاطرات گذشته برهاند تا در حضور و حال درآید. ملائکه، ائمه علیهم‌السلام و روح اولیاء الهی حاضراند و ما غایبیم، در ناکجا آباد گذشته و آینده به سر می‌بریم که هیچ کدام واقعی نیستند، یا رفته است و یا نیامده. با توجه به این مینا هر آیه و روایتی که در این دستگاه بیاید جایش معلوم است، یا متذکر ما است که از موانع آزاد شویم، و یا به ما دستور می‌دهد چگونه عوامل اتصال به عوالم غیب را رشد دهیم.

برکات سیر قلبی

حضرت جواد علیه‌السلام می‌فرماید « الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أْبْلَغُ مِنْ إِتِّعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ »^{۱۸} رسیدن به خدای متعال از طریق قلوب، کامل‌ترین و رساترین رسیدن است نسبت به تلاش‌هایی که از طریق جوارح انجام می‌گیرد.

حضرت در این روایت به ما توصیه می‌فرماید که قلب خود را در مسیر سیر به سوی خدا راه بیندازیم و تأکید می‌کنند اگر با قلب خود نظر به خداوند کنیم خیلی زودتر به مقصد می‌رسیم از این که با دیگر اعمال بخواهیم به قرب الهی نایل شویم. خیلی خوب است صد رکعت نماز بخوانیم و خود امامان علیهم‌السلام هم به ما دستور داده‌اند چنین اعمالی را انجام دهیم، اما همان‌هایی که ما را توصیه به اعمال عبادی کرده‌اند و بر برکات

و ثواب آن‌ها نیز تأکید فرموده‌اند، برای اهلش می‌فرمایند با به کار انداختن قلب خیلی زودتر به نتیجه می‌رسید، آن‌هم به نتیجه‌ای کامل‌تر. با این‌که منظورشان از عبادات با جوارح، همراه بودن با حضور قلب است، با این‌همه در امثال روایت فوق‌الذکر باب دیگری را باز می‌کنند تا انسان با قلب خود دائماً در صحنه باشد و آزاد از نظر به کثرات و رها از زمان، در عوالم هستی و در محضر حق تعالی قلب خود را حاضر نگاه دارد.

یک نحوه حضور قلب هست که کم و بیش در نماز برای عزیزان پیش می‌آید و برکات بسیار زیادی هم دارد، ولی حضرت جواد علیه السلام در روایت فوق به یک نوع حضور قلب دیگری اشاره دارند که قلب در محضر حق، در فضایی قرار می‌گیرد که نظر به عالم بقاء دارد و دائماً در آن عالم زندگی می‌کند. می‌فرمایند این راه برای رسیدن به مقاصد معنوی، از این که بخواهی با آن عبادات به مقصد برسی، رساتر و روشن‌تر است در عین این که آن‌ها به جای خود باید محفوظ باشد. هنر آن است که قلب دائماً نظرش به حق باشد و به اصطلاح قرآنی «أَوَّاب» باشد، که هر چه رجوع می‌کند، به حق رجوع کند. خداوند در وصف حضرت ایوب علیه السلام می‌فرماید: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»؛^{۱۹} چه بنده‌ی خوبی بود، دائماً به حق رجوع می‌کرد. حضرت جواد علیه السلام می‌خواهند ما بتوانیم قلب خود را در چنین حالتی قرار دهیم که دائماً در محضر حق باشد. در واقع آیه‌ی فوق رمز‌الرموز شخصیت حضرت ایوب علیه السلام را از این زاویه معرفی می‌کند.

بنده در احوال یکی از بزرگان تأمل می‌کردم که رمز موفقیت ایشان در سیر در عوالم کجا است، به این نکته رسیدم که ایشان پس از کسب معارف عالی قلب خود را از زمان آزاد کرده و تا آن‌جا که ممکن بوده در حضور نگه داشته و لذا قلبش راه افتاده است. عرفای بزرگ، اهل مطالعه و تفکرند ولی همه‌ی آن کارها را با حفظ قلب در محضر حق انجام می‌دهند. از جمله عواملی که قلب را در حضور نگه می‌دارد تفکر در روایات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و آیات قرآن است. اگر کسی قلبش در صحنه باشد روایات و آیات در حفظ حضور قلب و نگه داشتن آن در «حال» و «حضور» بسیار مؤثر است. به گفته‌ی مولوی:

وصف بیداری دل ای معنوی در ننگجد در هزاران مثنوی
ابتدا انسان باید از کثرات به عنوان عوامل جذب کننده‌ی دل، منصرف شود و روی هم رفته متوجه اسماء الهی باشد، تا وقتی قلب از جذبات دنیایی متوجه عالم معنا شد بتواند با نظر به اسماء الهیه سیر کند و خود را در حضور نگه دارد. منظور از توجه به اسماء الهی آن است که قلب تمام حرکات و سکانات عالم و آدم را به حق نسبت دهد، و قلب متوجه باشد پروردگار عالم بر اساس سنن و انوار خود عالم را مدیریت می‌کند، حالا این مدیریت با جلوه‌ی کدام اسم از اسماء است، مرحله‌ی دوم است.

به هر حال ابتدا باید انسان معارف الهی را کسب کند ولی فقط مشغول درس و مدرسه نباشد، بلکه وقتی معارف چشم او را متوجه عوالم غیب و معنا نمود، دل را از آن عوالم منصرف نکند و آن را در محضر حقایق الهی

نگه دارد، وقتی قلب راه را پیدا کرد و در حضور رفت، حالا دیگر کار و تلاش و درس و مدرسه او را از راه بیرون نمی برد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در وصف حاضر شدن در عالم قلب و سیر از علم حصولی به علم حضوری می فرماید:

در میخانه گشایید به رویم شب و روز که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم حضرت آیت الله بهجت «رحمة الله علیه» بیشتر مشغول تدریس فقه بودند ولی خودشان می فرمودند از همان طریق برکات معنویه ی لازم نصیبشان می شد، چون در حین تدریس فقه قلب خود را در محضر حق نگه می داشتند. یکی از رفقای طلبه طوری قلبشان در حضور حق بود که می گفتند وقتی ساده ترین مسائل فقهی را هم می خواندم، با دیدن هر روایتی، حتی روایات مربوط به غسل جنابت، نورانیتی می دیدم که اشکم جاری می شد. مثل کربلایی کاظم ساروقی که هر آیه ای را که می دید نور می دید.

وقتی قلب به صحنه آمد، در هر صحنه ای خواستید وارد شوید ابتدا قلب وارد می شود و نور معنویت و انوار ربوبی را در جلوات مختلف می بیند که قرآن در رابطه با آن می فرماید: «...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»؛^{۲۰} پس هر کس می خواهد به لقاء پروردگارش نایل شود، باید به عمل صالح دست بزند و در آن کار احدی را شریک قرار ندهد و مورد نظر خود نگیرد. البته این رؤیت کم و زیاد دارد، نمی شود شما بگوئید پس چرا ما نمی بینیم، معلوم نیست نبینید، ممکن است شکل رؤیت فرق بکند. عمده، به صحنه آمدن قلب است

برای رؤیت حق، حالا اگر قلبتان در صحنه باشد با یک روایت که روبه‌رو می‌شوید نور آن شما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و چشمتان را به چیزهایی باز می‌کند، ولی همین روایت برای کسی دیگر ممکن است هیچ نورانیته نداشته باشد و چشمش متوجه آن چه باید بشود، نشود، چون قلبش در صحنه نیست. بنده هر کس را می‌شناسم که به نتایجی رسیده هنرش در نگه‌داری و حفظ قلب در «حال» و نظر به حق بوده است.

سیر قلبی و چگونگی تغذیه‌ی آن

باز به روایت مذکور توجه فرمایید؛ حضرت می‌فرماید: اعمال عبادی، انسان را می‌رساند. اما یک چیزی هست که «ابلق» است و بیشتر می‌رساند و آن «الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ» است، نظر کردن به خدا است از طریق قلب‌ها. دو نوع می‌توان «قصد الی الله» کرد. یکی با عبادات عملی، دیگری با خودِ قلب. حضور در حج و اعتکاف و زیارات، قدرتِ «الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ» را ممکن می‌سازد، چون دنیایی که قلب را مشغول می‌کند رفته است و قلب آزاد از دنیا مانده است، این قلب وقتی نظر کند حق را در مقابل خود می‌یابد. چون خودش مجرد است و در همه‌ی عوالم غیب و معنی از نظر ذات حاضر است. عمده، موانعی است که باید برطرف شود. وقتی در اعمالی مثل نماز و حج و زیارت و اعتکاف، قلب آزاد شد و توجه به عالم معنا برایش پیش آمد، «راه» را پیدا کرده است. درست است که آن معنویت که مثلاً در حج یا اعتکاف پیدا کرد پس از مدتی از منظر قلب می‌رود، اما چون انسان از طریق به صحنه آوردن قلب، «راه» را پیدا

کرده دوباره آن معنویت به سراغش می‌آید، عکس‌العمل بیرونی‌اش این می‌شود که قلبش مایل شده قرآن بخواند. این میل به قرآن خواندن؛ عکس‌العمل توجه قلب به عالم غیب و معنویت است که با خواندن قرآن آن توجه را تغذیه می‌کند.

قصدِ اِلی الله از طریق قلب موجب سیر به عوالم معنوی می‌شود و دل طالب معنویات می‌گردد. برای تغذیه‌ی دل باید چیزهایی به آن داد تا نهایت نتیجه را به دست آوریم. اگر قلب آماده است تا با قرآن و روایات تغذیه شود، نور قرآن و روایات را در اختیارش بگذارید، اگر آنقدر آماده نیست، اشعار عرفانی و جملات عرفای واقعی و تفاسیر قرآن و شرح روایات را در اختیارش قرار دهید، تا در حضور بماند. مواظب باشید وقتی قلبتان آماده‌ی تغذیه با بیشترین‌ها است با کمتر از آن تغذیه‌اش نکنید، مثلاً اگر با قرآن می‌تواند حضور خود را حفظ کند به خواندن حافظ و مثنوی بسنده نکنید. البته منظورم این نیست که از ارتباط قلب با مثنوی و حافظ محروم شوید، به قول آیت‌الله انصاری همدانی «رحمة الله علیه» سالک تا آخر عمر به مثنوی مولانا نیازمند است. اخیراً که مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» در جلسه‌ای که با شعرا داشتند فرمودند: مثنوی همان طور که مولوی می‌گوید: «هُوَ أَصُولُ أَصُولِ الدِّينِ»^{۲۱} و گفتند مرحوم مطهری هم با من هم عقیده بود. عرض بنده آن است که اگر دل انسان آماده‌ی تغذیه با

۲۱ - مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» در دیدار با شهداء در سال ۱۳۸۷ - مولوی در دیباچه‌ی دفتر اول می‌گوید: هذا کتابُ المثنوی، وَ هُوَ أَصُولُ أَصُولِ الدِّينِ، فی کتفِ أَسْرَارِ الوُصُولِ وَالْيَقِينِ

حقایق برتر است شما کمتر از آن را به آن ندهید. عکس آن هم هست که اگر در حدّ مثنوی و حافظ می‌تواند در حضور باشد، نمی‌شود نور بالاتر در اختیار آن بگذارید، چون پس می‌زند. موضوع حساسی است مواظب باشید جایگزینی‌ها را سهل‌انگارانه انجام ندهید. وقتی دل هوای سیر در عوالم معنا را داشت زود با کمترین جایگزین آن را جواب ندهید که در این صورت سهل‌انگارانه جواب دل را داده‌اید. ببینید اگر با قرآن و روایت می‌توانید به سر ببرید از همان‌ها شروع کنید. وقتی دل می‌آید سراغتان یعنی می‌خواهد در عوالم غیب و معنویت سیر کند، از طرفی ذات شما مجرد است، و موجود مجرد محدود به مکان و زمان خاصی نیست، پس هم خودش در یک لحظه همه جا هست و هم در عالمی که سیر می‌کند، اگر حجاب‌هایش کنار رفته باشد همه‌ی حقایق در یک لحظه در جلوی او حاضرند. انسان از طریق به صحنه آمدن قلب به یک میهمانی خاصی رفته است که اگر درست نگاه کند و چشمش را از نظر به غیر زدوده باشد همه‌ی میوه‌ها و اطعمه و اشربه‌های آن میهمانی را یک جا در قلب خود دارد. هنر آن است که قلب در صحنه باشد و نظر کند و ببیند و مرتبط باشد و تغذیه کند. می‌فرمایند: این‌طور رفتن نسبت به سایر رفتن‌ها، کامل‌تر است، «ابلق» است، چون قلب را در صحنه آورده است.

در قرآن داریم: «يَوْمٌ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^{۲۲} در قیامت و در شرایط زدوده‌شدن کثراتِ عالم ماده، نه مال به کار آید و نه فرزندان، مگر آن کس که با قلب سلیم به محضر حق آید. به

گفته‌ی امام صادق علیه السلام، قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد، و نظرش از غیر خدا منصرف شده باشد.^{۲۳} چون قلبی به ما داده‌اند که می‌تواند به خدا بنگرد، باید آن را در شخصیت خود به فعلیت در آورد و جنبه‌ی تکوینی آن را سرمایه‌ی جنبه‌ی شخصی و فردی خود کرد، و موانع از دست رفتنش را شناخت تا بتوان آن را از آن موانع آزاد کرد و در صحنه‌ی نظر به حق نگاهش داشت، زیرا ذاتش آنچنان است که می‌تواند به عالم معنا و جلوات الهی نظر کند و در آن جا سیر نماید.

زندگی در عالم معنا

وقتی قلب به سراغ ما آمد، یعنی ذات مجرد ما طالب انصراف از عالم کثرت و سیر در عالم وحدانی شد، باید آن حالت را بشناسیم و سعی کنیم در آن حالت زندگی کنیم، وقتی آن حالت برای ما شناخته شد اگر هم مدتی قلب سر به هوا گشت از طریق آیات و روایات آن را به عالم اصلی‌اش برمی‌گردانیم و از این طریق قلب رفته برمی‌گردد.

راه پیدا کردن قلب و به راه آوردن آن، نیاز به سواد و درس فراوان ندارد، عمده در حضور نگاه داشتن قلب است و این با عبادات انجام می‌گیرد، قلب با زیارت و حج و اعتکاف راه را پیدا می‌کند و با سایر عبادات در راه باقی می‌ماند و اگر هم رفت برمی‌گردد. عمده نظر به قلب است و تلاش برای حفظ آن در حضور حق.

۲۳ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّمَا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» قَالَ

«أَلْقَبْتُ السَّلِيمَ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ» (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص: ۲۳۸)

وقتی مسئله روشن شد که با حفظ حضور قلب سیر شما «اَبْلَغ» و کامل‌تر است، دیگر همه‌ی دستورات دین برای شما معنی خاص خود را می‌دهد و آن عبارت می‌شود از عوامل حفظ حضور قلب در محضر حق. همه چیز در دین برای شما وسیله‌ی حفظ حضور قلب می‌گردد. امیدواریم باب موضوع به حضور آوردن قلب را باز کرده باشیم تا خودتان با تلاش ممتد قلب را در صحنه‌ی حضور و «حال» نگه دارید و از برکات آن بهره‌مند گردید.

رسول خدا ﷺ در رابطه با برکات به صحنه آوردن قلب می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَأَعْطَاهُ مِنْ قَلْبِهِ»^{۲۴} چون خداوند برای بنده‌ای خیری بزرگ بخواهد، واعظی و متذکری را از طریق قلب برای او فراهم می‌کند، تا دلش با بصیرتی که می‌یابد دائماً او را در هر منظری متوجه حقایق عالم بگرداند.

اولین حرف این روایت این است که اگر خداوند به کسی لطف کند می‌تواند با قلبش به سر برد و از اندرزها و تذکرات آن بهره‌گیرد. نکته‌ی دوم این که چون ذات انسان یا همان قلب مجرد است^{۲۵} و در همه‌ی عوالم حاضر است، وقتی حجاب‌های بین او و عوالم معنوی رفع شود، به همان اندازه‌ای که حجاب‌ها رفع شود، قلب متذکر حقایق می‌گردد، چون در آن

۲۴ - «بحار الأنوار»، ج ۷۰، ص ۳۲۷.

۲۵ - فیلسوفان به ذات مجرد انسان نفس ناطقه می‌گویند ولی روایات واژه‌ی «قلب» را برای آن به کار می‌برد. زیرا حقیقت ما به واقع چیزی جز همان قلب نیست، اعضاء ما ربطی به حقیقت ما ندارد، عرفا نیز حقیقت انسان را همان قلب اطلاق می‌کنند. واژه‌ی نفس ناطقه یک واژه‌ی انتزاعی است ولی واژه‌ی قلب، یک حالت حضوری را تداعی می‌کند.

عوامل سیر می کند و از انوار آن‌ها بهره می گیرد. و این معنی «جَعَلَ لَهُ وَاِعْظًا» است که خداوند شرایط بهره‌مندی قلب را از عالم معنا برای انسان فراهم می نماید.

إن شاء الله تا حال دو نکته برای عزیزان روشن شده، یکی این که ذات ما که همان قلب باشد در همه‌ی عوالم وجود حاضر است و دیگر این که موانع ارتباط ما با آن عوالم توجه به کثرات عالم ماده و زمان زده بودن ما است و گرنه می توانستیم علاوه بر ارتباط با حقایق عالم، با اولیاء الهی در عالم غیب و معنویت مرتبط باشیم. طبق روایات اخیر اگر از زمان زدگی آزاد شویم، به لطف الهی متوجه و متذکر عالم معنویت می گردیم و از طریق قلب بهره‌هایی از عالم معنویت نصیب خود می کنیم. رسول خدا ﷺ آن بهره‌مندی‌ها را چنین فرمودند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَاِعْظًا فِي قَلْبِهِ»^{۲۶} خداوند از طریق قلب او و عظه‌هایی به او القاء می کند. حال مبانی این وعظ چیست؟ از ملائکه و انوار اسماء الهی می توانند باشند تا نور ائمه علیهم السلام و علماء ربانی. می فرماید اگر انسان کاری کرده باشد که شایسته‌ی نظر خداوند شود خداوند حجاب‌های بین او و انوار غیبی را رقیق می کند تا قلب او بتواند از انوار آن‌ها مُتَّعِظ گردد و بهره‌مند شود.

حضور بالفعل

حالتی را که انسان بتواند با عوالم غیب مرتبط شود حضور بالفعل می گویند. وقتی حضور انسان نسبت به عوالم غیب بالفعل شد دیگر در آن

عوالم زندگی می‌کند و با تمام وجود نور حقایق معنوی را با جاناش می‌چشد و به تعبیر دیگر با آن‌ها متحد می‌گردد. این حالت با آن حالتی که انسان از طریق کتاب و درس متوجه وجود حقایق غیبی شود فرق می‌کند، چون نفس از طریق تعقل و استدلال متوجه مفاهیم عالم غیب می‌شود، ولی قلب از طریق رفع موانع خود را در آن جا احساس می‌کند و با آن عوالم یگانه می‌شود، این نحوه ارتباط به معنی بالفعل شدنِ باورها در جان انسان است.

گاهی از خود می‌پرسیم چرا نکات معنوی که به ذهن می‌سپاریم پس از مدتی از ذهن می‌رود؟ علتش آن است که فقط به ذهنمان سپردیم، ولی در عالم آن نکات حاضر نشدیم تا قلبمان با آن‌ها متحد شود. اگر جان انسان با حقایق مرتبط نشود، به واقع به آن حقایق عالم نشده است، هرچقدر برای انسان از آن حقایق بگویند و او نیز آن‌ها را تکرار کند، باز در خود که نظر کند می‌بیند آن‌ها را ندارد.

در قرآن موضوع فوق را به طرز زیبایی مطرح می‌کند، آن جایی که می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^{۲۷} خداوند همه‌ی اسماء را به آدم آموخت، سپس همان اسماء را به ملائکه عرضه کرد، پس به ملائکه فرمود: اگر راست می‌گویید که شایسته‌ی خلیفه‌اللهمی هستید از آن اسماء به من خبر دهید. گفتند خداوندنا تو بلند مرتبه‌ای، ما به جز آن چه تو به ما علم دادی علمی

نداریم و تو خودت عالم هستی به همه مخلوقات و حکیم هستی و می دانی چه مخلوقی شایستگی خلیفه‌اللهی دارد.

آدم از نظر وسعت طوری بود که می توانست اسماء الهی را تعلیم بگیرد و جانش آن‌ها را بپشد، در حالی که در مورد ملائکه فرمود به آن‌ها هم تعلیم داد، بلکه فرمود به آن‌ها عرضه کرد، چون نحوه‌ی وجود آن‌ها طوری بود که نمی توانستند با همه‌ی اسماء الهی متحد شوند. وگرنه بعد از عرضه‌ی همه‌ی اسماء به ملائکه، علی القاعده باید آن‌ها هم از آن‌ها آگاه می شدند، ولی وقتی خداوند فرمود مرا از آن اسماء خبر دهید گفتند ما فقط آنچه را آموخته‌ایم می دانیم. پس معلوم است دانایی حقیقی با نظر به حقایق به دست نمی آید، باید جان آن چنان وسعتی داشته باشد که بتواند با آن‌ها متحد شود، منتها اگر در عین داشتن آن وسعت، نظر به کثرات او را از حقایق غافل کرد، با تذکر نسبت به حقایق به خود برمی گردد، ولی اگر مخلوقی وسعتش در حد اتحاد با همه‌ی حقایق نبود، اگر آن‌ها را هم را ببیند نمی فهمد تا از آن‌ها خبر دهد.

انسان در ذات خود وسعتی دارد که با همه‌ی حقایق مرتبط است، و با سلوک دینی آن وسعت، بالفعل می شود و انسان خود را در آن عوالم احساس می کند و متوجه می شود در همه‌ی این عوالم حضور داشته ولی از آن‌ها غافل بوده است. به جهت چنین حضوری است که در قیامت به او خطاب می کنند: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^{۲۸} تو از این عوالم غافل بودی، پس ما پرده را از جلوی تو

برداشتیم پس بینا شدی. اگر کسی در این دنیا تلاش کند حجاب‌ها را عقب بزند و چشم دل خود را به چیزهایی که او را به خود مشغول می‌کنند و از سیر در عوالم وجود باز می‌دارند، نیندازد، به همان اندازه از انوار آن عالم بهره‌مند می‌شود و از طریق قلبش وعظ و پند می‌گیرد.

صاحبان دل

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد به صحنه آوردن قلب است و عرض شد هر کس هم که به جایی رسید با در حضور قرار دادن قلب به آنجا رسید. به عبارت دیگر باید «دل» را به دست آورد و آن را حفظ نمود. به گفته‌ی خواجه عبدالله انصاری: «اگر بر آب روی، خسی باشی. اگر بر هوا پری، مگسی باشی، دلی به دست آور، تا کسی باشی.» منظورش آن است که باید اهل دل شوی، نه این که بروی دل مردم را به دست آوری، این کار خوبی است، اما حرف خواجه چیز دیگری است و مقصد دیگری را دنبال می‌کند. در راستای روایت حضرت جواد علیه السلام که فرمودند: سیر به سوی خدا از طریق دل، انسان را کامل تر به مقصد می‌رساند، خواجه هم می‌فرماید سعی کن دل را در صحنه داشته باشی.

در روایت داریم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»^{۲۹} خداوند به ظاهر شما و به اعمال شما نمی‌نگرد، لکن به قلب شما می‌نگرد.

از آن جایی که حقیقت هر کس «قلب» اوست، با توجه به روایت فوق، اگر کسی قلب را به صحنه نیاورد از نظر حضرت رحمان خود را محروم کرده است و برعکس، وقتی انسان قلب را به صحنه آورد و از زمان آزاد شد و با مستقر شدن در «حال»، نظرش به حقایق افتاد، هزاران رمز و راز در جلوی راهش قرار می‌گیرد که باید یکی‌یکی آن‌ها را بگشاید و جلو رود. مثل ورود در نماز است که تا انسان وارد نشده است هیچ خیالی هم به سراغ او نمی‌آید، ولی همین که وارد نماز شد انواع خیال‌ها جلوی او سبز می‌شوند، چون می‌خواهد از ساحتی به ساحت دیگر سیر کند و لذا صُور موجود در ساحت قبلی مانع است. در سیر از «زمان» به «حال» هم موضوع از همین قرار است، روح عادت کرده به زمان هر چه می‌خواهد خود را در «حال» نگه دارد، هجوم خیالات گذشته و آرزوهای آینده او را می‌ربایند، ولی اگر قلب را در صحنه بیاورد و دائم آن را در محضر حق نگه دارد بالأخره از این پل می‌گذرد و صاحب دل می‌شود.^{۳۰} پس همان‌طور که خواجه گفت: «دلی به دست آور تا کسی باشی» وقتی انسان صاحب دل شد واقعاً کس می‌شود و دیگر دنبال قدرت‌نمایی و کرامت داشتن نیست، حالا کرامت پیش آمد، بحث دیگری است ولی صاحب دل دنبال این کارها نیست. گفت:

یک چشم‌زدن غافل از آن یار نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

۳۰ - در مورد به صحنه آوردن «دل» بهترین راه، راه محبت است، آن‌هم محبت به کسانی که در کمال کامل انسانی قرار دارند یعنی ذوات مقدس اهل‌البیت علیهم‌السلام. و قرآن نیز در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی شوری با توصیه به «مودت فی القربی» همین راه را پیشنهاد می‌کند که برای بررسی آن می‌توانید به کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل‌البیت علیهم‌السلام» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

کمال هر انسان به این است که دل او چقدر در صحنه‌ی ارتباط با حق مستقر است، سرمایه‌ی اصلی انسان همین دل است و استعداد سیر در عوالم غیب و معنا و انس با خلوت‌نشینان عالم قدس در دل نهفته است.

با ورود به عبادات، به قصد آزاد شدن از زمان و سیر در عوالم وجود، آرام آرام استعداد حضور در عالم وجود شروع به شکوفایی می‌کند و در یک کلمه باورها به حالت بالفعل در می‌آید. راه کار عملی ورود به آن عالم را رسول خدا ﷺ چنین می‌فرماید: «لَوْلَا تَزْيِيدُ فِي حَدِيثِكُمْ وَ تَمْرِيحُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ»؛^{۳۱} اگر پرحرفی‌های شما نبود و قلبتان مشغول کثرات نمی‌بود، حتماً آنچه من می‌دیدم، می‌دیدید و آنچه من می‌شنیدم، می‌شنیدید. چون ذات ما در آن جاها است ولی خودمان با پرحرفی‌ها و پراکنده کردن قلب در کثرات، توجه آن را از آن جا به این جا انداخته‌ایم. پرحرفی؛ ما را مشغول کثرات می‌کند و مشغولیات قلبی، ما را گرفتار خیالات واهی می‌نماید و عملاً از ساحت بی‌کرانه‌ی نفس ناطقه یا قلب خارج خواهیم شد. گفت:

ای همه دریا چه خواهی کرد نم	وی همه هستی چه می‌جویی عدم
ای مه تابان چه خواهی کرد گرد	ای که مه در پیش رویت روی زرد
تو خوش و خوبی و کان هر خوشی	تو چرا خود منت باده کشی
تاج کرمناست برفرق سرت	طوق اعطیناک آویز بورت
جوهر است انسان و چرخ او را عرض	جمله فرع و پایه‌اند و او غرض

ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش
چون چینی خویش را ارزان فروش؟
علم جویی از کتب‌ها، ای فسوس
ذوق جویی تو ز حلو، ای فسوس
بحر علمی در نمی پنهان شده
در سه گز تن، عالمی پنهان شده
می چه باشد یا سماع و یا جماع
تا بجویی زو نشاط و انتفاع
آفتاب از ذره‌ای شد وام خواه
زهره‌ای از خمره‌ای شد جام خواه؟
جان بی کیفی شده محبوس کیف
آفتابی حبس عقده، اینت حیف

مولوی در اشعار بالا ما را متوجه ذات بیکرانه‌ی خودمان می‌کند و این که چگونه آن را در تنگناهای محدود دنیا متوقف کرده‌ایم.

داشتن قلب آرام، لطف بزرگ خداست، قلبی که قیل و قال‌های دنیا آن را اشغال نکرده و آن را از جای خود جدا ننموده است. قلب آرام، قلب محکمی است که دنبال خیالات و خاطرات راه نمی‌افتد، گفت:

خس خسانه می‌رود بر روی آب آب صافی می‌رود بی‌اضطراب
قلب آرام، چون آب صافی است که با آرامش و استحکام در جای
خود مستقر است و هیچ چیز آن را از نظر به حق و سیر در عوالم معنا
نمی‌تواند جدا نماید.

دستور العمل اصلی

وقتی خواستیم به دستور رسول خدا ﷺ عمل کنیم و از پرحرفی خود را نجات دهیم و قلب را از تحرك خیالات آزاد کنیم باید دست به دامن امام صادق علیه السلام شویم و راه کار این مرحله را از آن حضرت بگیریم که می‌فرماید: «فَأَجْعَلْ قَلْبَكَ قِبْلَةً لِلِّسَانِكِ، لَا تُحَرِّكُهُ إِلَّا بِإِسَارَةِ الْقَلْبِ وَ

مُؤَافَقَةَ الْعُقْلِ وَ رِضَى الْإِيمَانِ»؛^{۳۲} قلب خود را قبله‌ی زبانت قرار بده، زبان را به حرکت در نیاور مگر به اشاره‌ی قلب و موافقت عقل و رضایت ایمان.

با رعایت دستورالعمل فوق مسلم انسان از ساحت عالم کثرت به عالم وحدت سیر می‌کند. این روایت بین اهل سلوک روایت مشهوری است و هر کس به اندازه‌ی همت خود از آن بهره‌ها گرفته است. این که شنیده‌اید بعضی از بزرگان اهل سلوک با یک روایت سال‌ها زندگی می‌کنند آن روایات از این نوع روایات است. می‌فرماید حالا که انسان می‌خواهد حرف بزند قبل از سخن گفتن قلب را در جلوی خود داشته باشد، اگر قلب اجازه داد و آن سخن را مزاحم حضورش در عوالم غیب ندید و علاوه بر آن، آن سخن عاقلانه بود و مخالف دستورات شرع نبود، آن را بگوید.

وقتی انسان تلاش کرد خود را در محضر حق ببرد و در آن عالم مستقر شد، زبان باید آزاد نباشد، همین که می‌خواهید سخن بگوئید در منظر خود، به قلب بنگرید اگر آن سخن شما را از «حال» و حضور خارج می‌کند خود را کنترل کنید، چون گفتن آن سخن همان و از جا کنده شدن قلب همان. به گفته مولوی:

ای زبان، هم آتش و هم خرمی چند این آتش درین خرمن زنی؟

در نهان، جان از تو افغان می‌کند گرچه هرچه گویی‌اش آن می‌کند

زبان چیز عجیبی است، معلوم نیست ما در اختیار اویم یا او در اختیار ما و چگونه است که بعضاً خودمان تحت تأثیر گفته‌های خود قرار

می‌گیریم؟ باید با دقت کامل تمرین کرد تا همواره هر سخنی با نظر به قلب از زبان جاری شود و قلب قبله‌ی زبان انسان گردد تا اولاً: آن سخن، سخن حکیمانه‌ای باشد و ما را گرفتار کثرت کلام نکند. ثانیاً: سخنی باشد که قلب ما را جلو ببرد و فهم اجمالی آن را به شعور تفصیلی بدل کند و این یکی از معجزات سخنی است که با قبله قرار دادن قلب اداء شود، به طوری که عملاً موجب رقیق شدن حجاب‌های قلب می‌گردد.

علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» در راستای آزادشدن نفس ناطقه یا قلب، از حجاب زمان غزلی دارند که با آن غزل این جلسه را به پایان می‌رسانم.

گذر ز دانه و دام جهان و خویش مَباز که مرغ با پر آزاد می‌کند پرواز
 زمن نبوش و میاسا در این دو روزِ جهان که پیش‌روی تورا هی است سخت‌دور و دراز
 بسی دمیده در این جویبار، سبزه‌ی نغز بسی شکفته در این بوستان، شکوفه‌ی ناز
 بسی چمیده در این کوهسار، کبکِ دُری بسی رمیده در آن آهوان مشک‌انداز
 به خویش آی و تماشای پیش‌تازان کن که هیچ ناید از این کاروان راه، آواز
 نشان مهر که دیده است در سرای سپنج جهان به کس ننماید دو روز چهره‌ی باز
 به ساز و سوز بهار و خزان شکبیا باش به تنگنای جهان باش «وَرَس»^{۳۳} را انباز
 به هرزه راه میما و خویش خسته مساز که پیش پای تو باشد بسی نشیب و فراز
 در یک کلمه باید ماوراء این دنیا زندگی کرد، چون ذات ما ماوراء
 این دنیا است، در این حالت است که به ساز و سوز بهار و خزان می‌توانیم
 شکبیا باشیم و از حال و حضور بدر نیاییم.

خدا یا به حقیقت اولیاء خودت، به حقیقت صاحب زمان ﷺ ما را از بندِ
آینده و گذشته آزاد و متوجه انس با خودت بگردان، به محبت محمد و
آل محمد ﷺ.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسہ دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۱

ای مؤمنان تقوای الهی پیشه کنید و در آن راستا هر کس باید بنگرد چه چیزی برای فردای خود فرستاده و باز با نگاهی دوباره تقوا پیشه کنید، تا آنچه را به دست آورده‌اید با عمقی بیشتر و حضوری شدیدتر به جان خود برسانید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

در جلسه‌ی قبل بحث این بود که در عبادات، مخصوصاً در حج و زیارت و اعتکاف، مقصد و هدف باید بالفعل کردن اعتقادات و باورهایمان باشد و روشن شد این کار برکات فوق‌العاده‌ای در بر دارد و لذا هر اندازه بر روی آن بمانیم تا موضوع از ابهام در آید، ارزش دارد.

وقتی از طریق به صحنه آوردن قلب، در مسیر به فعلیت درآوردن باورها قرار گرفتیم، اولاً: می‌توانیم با معتقدات خود زندگی کنیم. ثانیاً: از طریق تزکیه، رغبت‌رشد و تعالی باورها را در خود بیشتر فراهم نماییم. در حالی که با کوتاهی کردن در به فعلیت رساندن باورها کم‌کم قلب نسبت به باورهای خود بی‌تفاوت می‌شود و از نور آن‌ها متأثر نمی‌گردد.

مطالعه و کتاب و درس تا آنجا ما را جلو می‌برد که اولاً: متوجه استعداد «لایقِف» بودنِ نفسِ ناطقه شویم. ثانیاً: نسبت به وجود حقایق عالم معنا آگاه گردیم. ولی هرگز نباید از این موضوع غفلت شود که علم به وجود حقایق و علم به تجرد نفسِ ناطقه و بی‌کرانه بودن آن، به خودی خود موجب اتحاد نفس با حقایق عالم معنا نمی‌شود مگر آن که قلب به راه افتد، و با رفع حجاب‌ها از قلب، بتوان حقایق عالم را در منظر خود قرار داد و با آن‌ها مأنوس شد.

حضور تکوینی و تشریحی نفس در عوالم هستی

عرض شد نفسِ ناطقه در مقام تکوینی خود و به جهت حدِّ «ما سیوی الله»ی که دارد در تمام مراتب هستی حاضر است، چه در مرتبه‌ی ارواح مقدس انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام و چه در مرتبه‌ی ملائکه علیهم‌السلام و چه در مرتبه‌ی روح علماء ربانی. و برای اثبات این موضوع مباحث معرفت نفس به خوبی موضوع را بیان می‌کند. آنچه در کنار حضور تکوینی نفسِ ناطقه، مهم است و برای ما برکت دارد حضور تشریحی و فردی ما در آن عوالم است. همان‌طور که ما از جهتی مقام خلیفه‌اللهی داریم باید از جهت دیگر آن مقام را در خودِ فردی خود محقق و بالفعل کنیم. همان‌طور که در عوالم هستی حضور تکوینی داریم باید نفسِ خود را با انتخاب خود در آن عوالم حاضر نماییم و حضور تکوینی خود را با انتخاب‌های خود در شخصیت فردی خود محقق نماییم. پس به یک اعتبار همه‌ی انسان‌ها خلیفه‌الله‌اند، ولی به اعتبار دیگر هر کس باید شخصیت فردی خود را در

آن مقام محقق کند و مظهر اسماء الهی شود. سعی می‌شود از به‌کاربردن واژه‌ی «بالقوه» و «بالفعل» در این رابطه خودداری گردد تا موضوع به حجاب نرود و موضوع از حالت انتزاعی درآید، چون واقعاً موضوع مورد بحث دقیق‌تر از آن است که بتوان گفت انسان‌ها به صورت «بالقوه» در عوالم هستی حاضرند و باید آن را به حالت «بالفعل» در آورند. زیرا بحث در موضوع حضور نفس است در دو ساحت، یکی ساحت تکوینی و دیگری ساحت تشریحی و فردی، که حضور دوّمی به اختیار و انتخاب هر کس مربوط می‌شود.

موضوع بحث در رابطه با یگانه کردن ساحت تکوینی نفس با ساحت تشریح آن است. آنچه شخصیت فردی هر کس را تشکیل می‌دهد انتخاب‌های اوست و هر کس به اندازه‌ی انتخاب‌هایی که انجام داده به هویت خود شکل داده است، و شریعت الهی با توجه به این وجه انسان سخن می‌گوید، هر چند به جنبه‌ی تکوینی او نیز نظر دارد.

وقتی معلوم شد سیر انسان باید به چه سویی باشد، جایگاه دین و نبی و امام علیه السلام روشن می‌شود. دین آمده است تا جنبه‌ی تکوینی نفس انسان را در حوزه‌ی اختیار او وارد کند تا نفس ناطقه یا قلب بتواند در عوالم وجود حاضر شود و حقایق عالم غیب عین وجود او گردد، پیامبران و امامان علیهم السلام به عنوان حجت‌های خدا همواره در عالم هستی تجسم عینی چنین مقامی هستند و به همین جهت می‌توانند راهنمای ما به سوی آن عوالم گردند. اشکالی که در صدر اسلام و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد، غفلت از همین نکته بود که نفهمیدند بشر باید به چه سویی سیر کند. امام

رضا علیه السلام می‌فرماید: «الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرَهُ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَلَا يُعَادِلُهُ عِدْلٌ وَلَا يُوجَدُ لَهُ بَدِيلٌ وَلَا لَهُ مَثِيلٌ وَلَا نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَلَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُتَفَضِّلِ الْوَهَّابِ»^۲ امام یگانه‌ی روزگار می‌باشد، هیچ کس به مقام او نمی‌رسد و هیچ عالمی هم‌تراز او نیست و برای او نمونه و بدلی وجود ندارد، نه او را مانند‌ی هست و نه نظیری، به همه‌ی فضائل الهی اختصاص دارد، بدون آن که خودش آن‌ها را کسب کرده باشد، بلکه خدای وهَّاب او را به این مقام اختصاص داده است. حال خداوند چنین انسانی را که فعلیت کامل دین‌داری است و در همه‌ی عوالم هستی بالفعل حاضر است، راهنمای ما جهت به فعلیت‌رساندن باورهایمان قرار داده است.

اگر خواستیم بین دانایی نسبت به حقایق عالم، با اتحاد با آن حقایق تفکیک کنیم و دانائی‌های ما را هزن اتحاد ما با آن حقایق نشود، باید بین انبیاء و ائمه علیهم السلام با دانشمندان و فیلسوفان فرق بگذاریم. در دستگاه امامان علیهم السلام بحث موانع راه و عوامل قرب مطرح است و در این دستگاه نه تنها حضور قلب ضرورت می‌یابد، بلکه یکی از اساسی‌ترین شروط است. چون موضوع اتحاد با حقایق عالم در میان است نه دانایی و علم به آن حقایق. در حالی که در روش دانشمندان و فیلسوفان موضوع فهم حقایق مطرح است و انسان از مفاهیم آن حقایق مطلع می‌شود، نه این که با وجود حقایق مأنوس شود.

عرض شد جهت اتحاد با حقایق عالم هستی باید موانع را بشناسیم و آن‌ها را ترک کنیم، و نیز عوامل قرب را بیاییم و آن‌ها را به کار گیریم، و عرض شد قلب یا نفس ناطقه توان اُنس با حقایق را دارد و اگر قلب به صحنه آمد انسان وسعت حضور در همه‌ی عوالم هستی را پیدا می‌کند.

علاوه بر دلایلی که در معرفت نفس در رابطه با حضور فوق مکان و زمان بودنِ نفس مطرح است، انسان‌ها در فرهنگ خود تجربه‌های زیادی دارند. خدمت آیت‌الله اراکی «رحمة‌الله‌علیه» بودیم؛ ایشان جهت توجه مخاطبانشان به این امر، جریانی از خواب مغناطیسی یا همان هیپنوتیزم را تعریف کردند، فردی که قدرت انجام هیپنوتیزم را داشت، در محضر ایشان یکی از طلاب را خواب کرده بود و به او دستور داده بود برو به قزوین در خانه‌ات و بین عیالت چه کار می‌کند. در همان حالتی که هیپنوتیزم شده بود، سیر کرده بود و گفته بود عیالم در خانه نیست، ولی در کنار جوی آب در حال لباس شستن است. بعد که تحقیق شد موضوع همان‌طور بود که طرف گفته بود. یا می‌آیند از طریق هیپنوتیزم کودک هفت، هشت ساله را خواب می‌کنند و به او می‌گویند بگرد بین ماشین گم شده‌ی این آقا کجا است، و او هم بعضاً خبر می‌دهد که ماشین در فلان جا است. این موارد نشان می‌دهد که نفس انسان آزاد از محدودیت‌های زمانی و مکانی، هم‌اکنون در همه جا حاضر است. علامه‌ی طهرانی «رحمة‌الله‌علیه» در کتاب معاد شناسی می‌فرمایند:

«علامه‌ی طباطبایی فرمودند: برادر من در تبریز شاگردی داشت که به او درس فلسفه می‌گفت، و آن شاگرد اِحضار ارواح می‌نمود و برادر من توسط آن شاگرد با بسیاری از ارواح تماس پیدا می‌کرد. اجمال

مطلب آن که: آن شاگرد قبل از آن که با برادر من ربطی داشته باشد میل کرده بود فلسفه بخواند، و برای این منظور روح ارسطو را احضار نموده و از او تقاضای تدریس کرده بود. ارسطو در جواب گفته بود: کتاب «أسفار» ملاصدرا را بگیر و برو نزد آقای حاج سید محمد حسن الهی بخوان. این شاگرد یک کتاب «أسفار» خریده و آمد نزد ایشان و پیام ارسطو را - که در حدود سه هزار سال پیش از این زندگی می کرده است - داد. ایشان در جواب می فرماید: من حاضریم، اشکالی ندارد.

روزها شاگرد به خدمت ایشان می آمد و درس می خواند؛ و آن مرحوم می فرمود: ما به وسیله‌ی این شاگرد با بسیاری از ارواح ارتباط برقرار می کردیم و سؤالاتی می نمودیم و بعضی از سؤالات مشکله‌ی حکمت را از خود مؤلفین آن‌ها می پرسیدیم؛ مثلاً مشکلاتی که در عبارات افلاطون حکیم داشتیم از خود او می پرسیدیم، مشکلات «أسفار» را از ملاصدرا سؤال می کردیم. یکبار که با افلاطون تماس گرفته بودند، افلاطون گفته بود: شما قدر و قیمت خود را بدانید که در روی زمین «لا إله إلا الله» می توانید بگویید؛ ما در زمانی بودیم که بت پرستی و وثئیت آنقدر غلبه کرده بود که یک «لا إله إلا الله» نمی توانستیم بر زبان جاری کنیم.

روح بسیاری از علما را حاضر کرده بود و مسائل عجیب و مشکلی از آن‌ها سؤال کرده بود، به طوری که اصلاً خود آن شاگرد از آن موضوعات خبری نداشت.

خود آن شاگرد که فعلاً شاگرد مکتب فلسفه است، مسائل غامضه‌ای را که آقای الهی از زبان شاگرد با معلمین این فن از ارواح سؤال

می‌کرد و جواب می‌گرفت، نمی‌فهمید و قوه‌ی ادراک نداشت، ولی آقای الٰهی کاملاً می‌فهمید که آن‌ها از زبان شاگرد چه می‌گویند. می‌فرمود: ما روح بسیاری از علما را حاضر کردیم و سؤالاتی نمودیم مگر روح دو نفر را که نتوانستیم احضار کنیم، یکی روح مرحوم سید ابن طاووس و دیگری روح مرحوم سید مهدی بحر العلوم «رضوان الله علیهما»؛ این دو نفر گفته بودند: ما وقف خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم، و ابدأ مجالی برای پائین آمدن نداریم.

حضرت علامه‌ی طباطبایی «رحمة الله علیه» فرمودند: از عجائب و غرائب این بود که وقتی، یک کاغذ از تبریز از ناحیه‌ی برادر ما به قم آمد، و برادر ما در آن نوشته بود که این شاگرد روح پدر ما را احضار کرده و سؤالاتی نموده‌ایم و جواب‌هایی داده‌اند، و در ضمن گویا از شما گله داشته‌اند که در ثواب این تفسیری که نوشته‌اید، ایشان را شریک نکرده‌اید. ایشان می‌فرمودند: آن شاگرد ابدأ مرا نمی‌شناخت و از تفسیر ما اطلاعی نداشت، و برادر ما هم نامی از من در نزد او نبرده بود؛ و این که من در ثواب تفسیر پدرم را شریک نکرده‌ام، غیر از من و خدا کسی نمی‌دانست، حتی برادر ما هم بی‌اطلاع بود، چون از امور راجعه به قلب و تبت من بود. و این که من در ثواب آن پدرم را شریک نکرده بودم، نه از جهت آن بود که می‌خواستم اِمساک کنم بلکه آخر کارهای ما چه ارزشی دارد که حالا پدرم را در آن سهم کنم؛ من قابلیت‌ی برای خدمت خودم نمی‌دیدم.

فرمودند: نامه‌ی برادر که به من رسید، بسیار منفعل و شرم‌نده شدم. گفتم: خدایا! اگر این تفسیر ما در نزد تو مورد قبول است و ثوابی دارد، من ثواب آن را به روح پدر و مادرم هدیه نمودم. هنوز این

مطلب را در پاسخ نامه برادر به تبریز فرستاده بودم که بعد از چند روز نامه‌ای از برادرم آمد که ما این بار با پدر صحبت کردیم خوشحال بود و گفت: خدا عمرش بدهد، تأییدش کند؛ سید محمد حسین هدایتی ما را فرستاد.^۳

موارد فوق نمونه‌هایی از حضور نفس در عوالم وجود است، و نشان می‌دهد که نفس در همه‌ی عوالم حاضر است و ساکنان آن‌جا را می‌شناسد. چون نفس انسان بدن دارد گرفتار جزئیات می‌شود و توجه به کاری او را از کاری دیگر باز می‌دارد، ولی همین که تا حدی از بدن آزاد شد و جنبه‌ی مجرد او بیشتر به صحنه آمد، دیگر آن‌طور نیست که کاری او را از کاری باز بدارد، همچنان که در مورد خدا می‌گوییم: «فاعِلٌ لَا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ»^۴ او فاعلی است که کاری او را از کاری باز نمی‌دارد. نفس انسان هم به جهت جنبه‌ی تجردش چنین توانایی را دارد، در صورتی که تا جنبه‌ی تجرد انسان غالب نیست و روح انسان در موطن جزئیات منتشر است، نظر به هر چیزی و کاری بیندازد از چیز دیگر و یا کار دیگری غافل می‌شود. در نماز می‌توان چنین حالتی را تجربه کرد، وقتی جنبه‌ی تجرد انسان ضعیف است، اگر نظر به رعایت مخارج الفاظ بیندازد، از معانی غافل می‌شود، و وقتی نظر به معانی دارد از باطن و روح معانی غافل می‌شود، در حالی که در حین اعتکاف یا در حرم امامان معصوم علیهم‌السلام و مسجدالحرام چنین نیست، جمع آن‌ها برایش راحت‌تر است،

۳ - معادشناسی، علامه طهرانی، ج ۱، ص ۱۸۱.

۴ - توحید صدوق، ص ۸۷، باب معنی الواحد و التوحید و الموحد.

چون از زمان، که واقعیات را در گذشته و آینده پراکنده می‌کند، آزادتر است. به عبارت دیگر انسان با حضور در جنبه‌ی مجرد خود، هر جا باشد همه جا هست و این نشان می‌دهد که نفس چگونه به جهت جنبه‌ی تجردش در همه‌ی عوالم حاضر است، هر چند ممکن است نظر به همه‌ی هستی نداشته باشد. حاضر بودن نفس در همه‌ی عوالم یک بحث است، نظر داشتن و مأنوس بودن با آن عوالم بحث دیگری است. اگر انسان بخواهد به همه‌ی عوالم نظر داشته باشد باید از توجه به جزئیات و توجه به زمان آزاد شود.

همان‌طور که نفس شما در بدن شما حضوری کامل و تمام دارد و کاری از کاری بازش نمی‌دارد، اگر انسان جنبه‌ی تجرد خود را تقویت نمود، در عوالم مختلف حضور کامل و تمام پیدا می‌کند.^۵

چگونگی رسیدن به حضور اختیاری در عوالم

ممکن است سؤال شود اگر نفس من در همه‌ی عوالم حاضر است چرا من خودم را در همه جا احساس نمی‌کنم؟ در جواب باید گفت جنبه تکوینی شما غیر از جنبه شخصی و فردی و تشریحی شما است، شما خود را از زمان و جزئیات آزاد کن، در آن صورت خود را در همه‌ی عالم می‌یابی، مشکل کار به جهت توجه ما و تمرکز ما به امور جزئی است، اگر

۵- موضوع حضور کامل و تمام نفس در نکته‌ی ششم و هفتم از کتاب «ده نکته از معرفت

نفس» از همین مؤلف مورد بحث قرار گرفته است.

مقداری توجه به امور دنیا و عالم کثرات رقیق شود، به همان اندازه احساس حضور در همه‌ی عوالم ظاهر می‌گردد.

در روایت داریم رسول خدا ﷺ با اصحاب در شهر مدینه نشسته بودند، فرمودند نجاشی پادشاه حبشه رحلت کرده است، برویم نماز میت او را بخوانیم و بیائیم. ملاحظه بفرمائید که اولاً: حضرت در عین این که در مدینه در جمع اصحاب هستند، در حبشه حاضرند. ثانیاً: کاری از کاری بازشان نمی‌دارد، به طوری که صحبت حضرت با اصحاب مانع توجه حضرت به وضع نجاشی نمی‌گردد. این مقام حضرت همان مقامی است که مولوی در وصف آن می‌گوید:

وآن دگر نقش‌اش چو مه در آسمان	این یکی نقش‌اش نشسته در جهان
وآن دگر با حق به گفتار و انیس	این دهانش نکته‌گویان با جلیس
پای معنی فوق گردون در طواف	پای ظاهر در صف مسجد صَواف

شرط حضور در عوالم وجود، نظر به آن عوالم و انصراف از امور جزئی است. چنین استعدادی در انسان‌ها هست و شریعت الهی با عباداتی که آورده به چنین حضوری کمک می‌کند، هم از جهت نظر به حقایق عالم و هم از جهت انصراف از امور.

آنچه باید مورد توجه قرار گیرد حقیقت و قاعده‌ی حضور نفس در عوالم و احساس چنین حضوری در خود است. مواردی که عرض شد نمونه‌هایی است در سطوح مختلف برای ملموس تر شدن بحث. در مورد حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در عوالم، اعم از گذشته و آینده و بواطن عالم،

سخنان بسیاری مطرح است، این‌ها همه نشان می‌دهد که نفس انسان تا کجاها استعداد حضور دارد.^۶

عرض اصلی بنده در این بحث این است که با آزادی از زمان و رفتن در حضور، روح انسان به راحتی با نور ملائکه و انوار اسماء الهی مرتبط می‌شود و با آنس با آن‌ها باورهای خود را به حالت بالفعل درمی‌آورد، و به جای آن که در قیامت به او بگویند: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^۷؛ چون پرده را از جلو تو برداشتیم، چشم تو این چنین تیزبین شد. آری به جای آن که در قیامت به او چنین خطاب کنند، در همین دنیا با حقایق مرتبط شود و می‌گوید: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^۸ اگر پرده عقب رود چیز جدیدی برای من ظاهر نمی‌گردد.

گاهی الهاماتی به قلب شما می‌رسد، از خود باید بپرسید ریشه‌ی این‌ها کجاست؟ اگر علت آن الهامات، خودتان هستید و از طریق فکر کردن به ذهن و قلب شما آمد شما که قبل از آن الهامات هم بودید، مسلّم اگر علت در صحنه باشد باید معلول نیز در صحنه باشد. اگر علت آن الهامات،

۶ - حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: «شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت همراه اصحابش بود، بر آن حضرت سلام کرد و گفت: به خدا ولایت و محبت تو را دارم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دروغ می‌گویی. آن شخص گفت: آری! به خدا قسم من محبت و دوستی تو را دارم و تا سه بار تکرار کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دروغ می‌گویی، تو چنان که می‌گویی نیستی، همانا خداوند روح‌های مردم را دو هزار سال پیش از بدن‌هایشان آفرید و سپس دوستان ما را به ما عرضه کرد، به خدا سوگند که روح تو را در میان آن‌ها ندیدم، پس تو کجا بودی؟ آنگاه آن مرد ساکت شد و جوابی نگفت.» (الکافی، ج ۱، ص: ۴۳۸)

۷ - سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۲.

۸ - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۱۲.

فکر خودتان است، چون خودتان از قبل بوده‌اید پس باید نتیجه‌ی فکر هم از اول نزد شما باشد، مگر آن که بپذیریم فکر کردن یعنی سیر نفس از چیزی که بدان متمرکز بود به واقعیاتی دیگر، فکر موجب شد تا موانع برطرف شود و نفس آن مطالب را در جلو خود بیابد. چون نفس در آن عوالم هست ولی موانعی در میان است که نمی‌گذارد با همه‌ی آن عوالم مرتبط شود؛ وقتی در مورد واقعیات فکر کردید، یعنی نفس خود را به سوی آن‌ها متمرکز نمودید و از موانع ارتباط رد شدید.

باید جهت روح را از امور فرعی به حقایق کلی سیر داد و متوجه موانع آن سیر بود. گاهی یک حسادت ساده ده‌ها پرده بین ما و حقایق عالم پدید می‌آورد، همان‌طور که دفع حسادت چندین و چند تجلی نوری از حقایق عالم وجود در قلب شما می‌گشاید. این که می‌فرمایند «کشیک نفس بکشید» یعنی توجه نفس را به عوالمی که در آن حاضر است معطوف دارید تا آرام‌آرام پرده‌های بین شما و آن عوالم رقیق و رقیق‌تر شود و به آن وسعتی که حقیقتاً در جان شما هست و تکویناً با آن حقایق متحد است، نزدیک شوید.

هم‌اکنون نفس در قیامت حاضر است

وسعت جان انسان آنقدر است که نه تنها نفس انسان در زمان‌های گذشته و آینده می‌تواند حاضر شود، از آن مهم‌تر این که نفس هر کس هم‌اکنون در باطنی‌ترین عوالم یعنی در قیامت حاضر است، به طوری که حضرت امام رضا علیه السلام انکار وجود قیامت در حال حاضر را مساوی با انکار

نبوت و ولایت ائمه علیهم‌السلام به شمار می‌آورند. در روایت داریم که راوی از حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌پرسد: مرا از بهشت و جهنم خبر دهید، آیا هم اکنون آن‌ها خلق شده‌اند؟ حضرت فرمودند: بلی؛ رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وقتی به معراج رفتند داخل بهشت شدند و آتش را هم دیدند. راوی به حضرت می‌گوید: عده‌ای از مسلمانان می‌گویند بهشت و جهنم مقدر شده‌اند ولی خلق نشده‌اند. حضرت فرمودند: آن‌ها از ما نیستند و ما هم از آن‌ها نیستیم؛ «مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ كَذَبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَذَّبَنَا وَلَا مِنْ وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ وَيَخْلُدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. قَالَ اللهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ إِنْ»^۹.^{۱۰} کسی که منکر خلقت فعلی بهشت و جهنم شود، پیامبر و ما را تکذیب کرده است و از کسانی نیست که ولایت ما را پذیرفته باشد، و برای همیشه در آتش است. خداوند فرمود: این است جهنمی که گناهکاران انکار می‌کردند و هم اکنون گناهکاران بین آن جهنم و آب‌جوشان در حال طواف‌اند.

و نیز در روایت داریم که:

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: در آن هنگامی که مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم، در آنجا دیدم زمین‌های بسیاری را که سفید و روشن افتاده و هیچ در آن‌ها نیست، ولیکن فرشتگانی را دیدم که بناهایی را می‌سازند، یک خشت از طلا و یک خشت از نقره، و چه بسا دست از ساختن برمی‌دارند. من به آن فرشتگان گفتم: به چه علت شما گاهی مشغول

۹ - سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۴۴.

۱۰ - توحید، صدوق، باب ما جاء فی الرؤیة، حدیث ۲۱، ص ۱۱۸.

ساختن می شوید و گاهی دست برمی دارید؟ فرشتگان گفتند: وقتی که نفقه‌ی ما برسد ما می سازیم و وقتی که نفقه‌ای نمی رسد دست برمی داریم و صبر می کنیم تا آن که نفقه برسد. رسول خدا ﷺ به آن فرشتگان گفتند: نفقه‌ی شما چیست؟ گفتند: نفقه‌ی ما گفتار مؤمن است در دنیا، که بگوید: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ**.^{۱۱}

در حدیث دیگر آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

هر کس که بگوید «سبحان الله»، خدا برای او درختی در بهشت می نشاند و هر کس بگوید «الحمد لله» خداوند برای او درختی در بهشت می نشاند و هر کس بگوید «لا اله الا الله» خدا برای او درختی در بهشت می نشاند. مردی از قریش گفت: پس درختان ما در بهشت بسیار است. حضرت فرمودند بلی ولی مواظب باشید که آتشی نفرستید که آن‌ها را بسوزاند و این به دلیل گفتار خدای عزوجل است که: «ای کسانی که ایمان آوردید خدا و فرستاده‌ی او را فرمان برید و عمل‌های خویش را باطل نکنید».^{۱۲، ۱۳}

روایات فوق روشن می کند که نفس هر کس هم اکنون تا قیامت وسعت دارد و هر عملی که این جا انجام دهد برای او در آن جا اجزاء بهشت او می شود. هم اکنون پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام نظر می کنند و در منظر

۱۱ - بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۹، باب ۳ - اثبات المعراج و معناه.

۱۲ - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» سوره محمد، آیه

خود قیامت و بهشت و جهنم را می‌بینند. چون اولاً: نفس آن‌ها تا آن‌جا حاضر است. ثانیاً: موانعی بین آن‌ها و حضور نفسشان در آن عوالم نیست. پس مشکل عدم احساس حضور در قیامت مربوط به شخص ما است و نه مربوط به نفس ما.

غلیظ‌ترین مانع

غلیظ‌ترین مانع حضور ما در عوالم غیب، عدم تفکیک بین اعتباریات و حقایق است. حقایق چیزهایی است که هست و اعتباریات یعنی مفاهیمی که انسان‌ها قرار گذاشته‌اند ولی ریشه در نفس الامر و واقعیت ندارد. حال اگر انسان‌ها حقایق را نیز به چشم اعتباریات ببینند به کلی جهت جان‌شان از توجه به عوالم وجود منقطع می‌شود. اعتباری‌دانستن حقایق به این معنی است که فکر کنیم دستورات دین مثل قراردادهایی است که برای رفع مشکل ترافیک شهر وضع کرده‌اند. غافل از این که تمام دستورات دین اعتباریاتی است که ریشه در حقایق دارد. تصور کنیم خداوند با حساب‌های مصلحت‌گرایانه فرموده؛ صبح دو رکعت نماز بخوانید و ظهر چهار رکعت، غافل از این که این دستورات صورت حقایقی است که در عالم قدس وجود دارد و عمل به آن‌ها نفس انسان را متوجه آن عالم و آن حقایق می‌نماید و در نتیجه به همان اندازه حضور او را در آن عوالم بالفعل می‌گرداند، و با عمل به آن دستورات حجاب بین انسان و عالم غیب رقیق‌تر می‌گردد.

از آن جایی که رذائل اخلاقی مانع حضور نفس در عوالم غیب می‌شود می‌فرمایند باید آن رذائل را از خود دور کنی. انسان حسود آنچنان روحش بر محور خود متمرکز است که نمی‌تواند به خود آید و در جنبه‌ی بیکرانه‌ی جان خود حاضر شود و لذا می‌فرمایند سعی کن با نظر به لطف بیکرانه‌ی خداوند، حسادت را از خود دور کنی.

عوامل وسعت دادن قلب

با توجه به این قاعده که باید برای حضور در عوالم وجود عمل مناسب آن حضور را تقویت کنیم و موانع حضور را برطرف نماییم. حضرت باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«ثَلَاثٌ مِنْ أَشَدِّ مَا عَمِلَ الْعِبَادُ، إِنْصَافُ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مُوَاسَاةُ الْمَرْءِ أَخَاهُ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ هُوَ أَنْ يَذْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ بِهِمْ بِهَا فَيَحْوُلُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^{۱۴}»^{۱۵}.

سه چیز از سخت‌ترین کارهای بندگان می‌باشد، انصاف به خرج دادن نسبت به خود، مواسات با برادران ایمانی، و یاد خدا در هر حال؛ یاد خدا در هر حال به این معنا است که هرگاه میل به معصیت کرد یاد خدا بین او و آن معصیت مانع ارتکاب معصیت گردد، و این همان سخن خداوند است در قرآن که فرمود: «اهل تقوی هرگاه گروهی از شیاطین با آنها

۱۴ - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۰۱.

۱۵ - بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۷۹.

تماس بگیرند آن‌ها متذکر می‌گردند و در آن حال نسبت به وسوسه‌ی شیاطین بصیرت دارند.»

می‌فرمایند اولاً: باید نسبت به خودت انصاف داشته باشی و تقصیرها را به گردن دیگران نگذاری و گرنه روح تو در محدوده‌ی خودخواهی ات متوقف می‌شود.

نی صفا می‌ماندش نی لطف و فر نی به سوی آسمان راه سفر
ثانیاً: مؤمن باید با برادرانش مواسات کند، و دغدغه‌ی آن‌ها را داشته باشد، غم آن‌ها را بخورد و تا آن جا که می‌تواند نقص‌های آن‌ها را بپوشاند، روحیه‌ی ایثارگری نسبت به مؤمنین در او رشد کرده باشد، تا به جای آن که مشغول عیب برادرانش باشد و خود را از گستردگی روح محروم کند، غمخوار آن‌ها باشد و روح خود را وسعت دهد.

ثالثاً: در همه حال به یاد خدا باشد و نگذارد جهت جاننش از توجه به حضور بیکرانه‌ی خداوند در هستی، به چیز دیگری معطوف شود. در این حال قلب او دائم در محضر حق است و از محدودیت‌های عالم جزئی آزاد می‌گردد و در واقع با خودِ حقیقی‌اش به سر می‌برد و نه با ناخودِ خود. راه ورودِ هرچه بیشتر به حالت ذکر و حضور، انجام نماز و روزه و حج و زیارت و اعتکاف است، و اگر راه ارتباط با عوالم غیب جلوی جان ما باز شود و بتوان جلو رفت، در آن صورت متوجه برکات فوق‌العاده‌ی آن خواهد شد.

حفظ قلب در نظر به بی‌کرانه‌ی وجود

هنر انسان آن است که بتواند حضور بیکرانه‌ی خود را پیدا کند و با دستوراتی که دین فرموده است این امر محقق می‌شود.

فکر می‌کنم این که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌فرمودند از مرحوم شاه‌آبادی «رحمة‌الله‌علیه» بسیار بهره‌بردم، بهره اصلی‌شان این بود که توانسته بودند با راهنمایی استادشان و با آزاد شدن از عوامل محدود کردن قلب، قلب را در حضور بیکرانه‌ی عالم غیب نگه دارند، و پیرو آن، آن همه نتیجه نصیبشان شد.

به حضور بردن قلب نیاز به شرایط خاص دارد؛ شرایطی مثل زیارت و اعتکاف و نماز شب و امثال آن، بعداً که قلب توانست به حضور رفتن را بشناسد و راه را پیدا کرد، دیگر امور روزمره‌ی زندگی نمی‌تواند او را به کلی از آن حالت خارج کند. به همین جهت خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ در نیمه‌های شب به پا خیز مگر اندکی از آن را، زیرا «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً»؛ در بیداری شب گام‌ها استوارتر و گفتارها محکم‌تر است «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»؛^{۱۶} در روز برای تو کار و تلاش بیشتر است.

بحث‌های عقلی از آن جهت که به کمک استدلال، ما را متوجه وجود حقایق می‌کند، چیز خوبی است و می‌توان از آن طریق عقل را عادت داد که متوجه وجود عقول قدسی و یا متوجه وجود معاد شود و اگر در

استفاده از استدلال مهارت پیدا کنیم با اندک تعقلی می‌توان عقل را به راه آورد و آن را به سوی حقایقِ عالم وجود سیر داد. منتها خطری که ممکن است پیش آید، متوقف شدن در حجاب عقل است و این که توجه داشتن به مفاهیم عالم وجود را مساوی ارتباط با خودِ حقایق عالم وجود بینداریم. در حالی که مفهوم حقایق غیر از خودِ حقایق هستند. تذکری که عرفا به خودشان و به فیلسوفان می‌دهند همین نکته است که درست است عقل می‌تواند متوجه وجود همه حقایق عالم وجود بشود ولی علم به وجود حقایق غیر از ارتباط با آن حقایق است، ارتباط کارِ قلب است.

کار عقل؛ شبیه آدرس دادن است و کار قلب؛ شبیه ملاقات نمودن. در عین احترام به عقل نباید تصور کرد عقل می‌تواند جای قلب قرار گیرد. سیر قلبی یک سیر نوری است و هر چقدر جلو بروید حجابی از جلو قلب شما عقب می‌رود و نورِ حقیقت بیشتر برای جان شما ظاهر می‌گردد و این سیر همچنان تا بی‌نهایت ادامه دارد، در حالی که سیر عقلی تا آنجایی است که انسان متوجه وجود مفاهیم قدسی می‌شود و دیگر هیچ. در سیر قلبی هراندازه که انسان بتواند تزکیه کند و توجه قلب را از عالم کثرات به عالم احدی بیندازد، راهی جلوی او باز می‌شود و از انوار حیات افزای آن عالم بهره می‌گیرد و وجودش با آن عالم یگانه می‌شود و وسعت می‌یابد، و نه تنها طلب او تمام نمی‌شود که شدیدتر هم می‌گردد و نوری بر نوری افزوده می‌شود.^{۱۷}

۱۷ - آیت‌الله جوادی «حفظه‌الله» می‌فرمایند: علوم حصولی در عقلی‌ترین شکل خود یعنی فلسفه، به عالم خارج راه ندارند و مشکلی را نمی‌گشایند، ... و درست بر همین اساس است که

حضرت باقر علیه السلام با توجه به نکات بالا و در راستای سیر قلبی می‌فرماید: سه کار از سخت‌ترین کارهای بندگان است. اگر متوجه حجاب‌ها نشویم نمی‌فهمیم چرا این کارها سخت است، چون حجابی غلیظ‌تر از «خود» نداریم و تا خود در صحنه است هیچ راهی به حقیقتِ بیکران‌هی خود گشوده نمی‌شود، چه رسد به اتحاد با عوالم قدس. لذا می‌فرمایند از سه عمل سختی که بندگان باید وارد آن شوند اول «انصافُ المرءِ مِنْ نَفْسِهِ» است، این که انصاف را فراموش نکنیم، باید خود را کنار زد تا پنجره‌ای به سوی عالم معنا گشوده شود. هر اندازه به خود بنگریم و خودمان در منظرمان باشد، گرفتار خاطرات گذشته و آرزوهای آینده‌ایم و در سیاهچال زمان، همواره در ناکجا آباد به سر می‌بریم و هرگز به رازهای وجود خود دست نمی‌یابیم. دومین عملی که موجب رفع حجاب می‌شود «مُؤَاسَاةُ المرءِ أَخَاهُ»؛ می‌باشد، که انسان نه تنها بقیه را برابر خود بگیرد بلکه بقیه را بر خود مقدم بدارد. در وادی مواسات با برادران، خود را با خرمن کوب مواسات می‌کوبید تا پوسته‌هایی که مانع شایستگی است از وجود شما جدا شود، و این با دست‌های فراخ ایثار ممکن است، تا آنجایی که نه تنها از دارایی‌هایت می‌بخشی که تن خود را نیز ایثار می‌کنی. اصحاب رسول صلی الله علیه و آله به جهت زیبایی چنین صفتی وقتی زخمی و تشنه و خسته در میدان جنگ افتاده بودند به فردی که برایشان آب آورده بود

بسیاری از دانش‌آموختگان حوزه و دانشگاه به‌رغم دستیابی به علوم مختلف، در مقام عمل دست و پایشان می‌لغزد... این علوم به تنهایی از تأثیر بر نفس عالم خود ناتوان‌اند، چه رسد به تأثیر در انسان‌ها و موجودات عالم. (کتاب امام مهدی علیه السلام موجود موعود، ص ۸۵ و ۸۶)

می‌گفتند به دیگری بده که از ما تشنه‌تر است، و حاصل چنین مواساتی با برادرانشان آن شد که وارد جرگه‌ی شهیدان شدند و خداوند در باره آن‌ها فرمود: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^{۱۸} و دیگران را بر خویش مقدم داشتند، هر چند خودشان نیازمند بودند.

«طلب دائم»، «مجاهده‌ی دائم»، «اطاعت دائم» و «ذکر دائم»

وقتی متوجه شدیم که قاعده‌ی «طلب دائم» جهت رسیدن به حقایق و «مجاهده‌ی دائم» برای رفع حجاب کارساز است، مواسات با برادران جای خود را در زندگی باز می‌کند. مجاهده برای گذر از حجاب‌های عقلی و مجاهده برای حاکمیت تواضع به جای حاکمیت تکبر، همه‌ی این‌ها نفس را آماده می‌کند تا از حجاب خود خواهی در آید. می‌فرمایند پس از «طلب دائم» و «مجاهده‌ی دائم» سالک باید ملکه‌ی «اطاعت دائم» را در خود رشد دهد و شیرین‌ترین قسمت زندگی را اطاعت از پروردگارش بداند. نه تنها راهی برای فرار از اطاعت نمی‌طلبد، بلکه تلاش برای اطاعت بیشتر را ملکه‌ی خود می‌کند، آن هم اطاعت تام و تمام.

چهارمین ملکه در سلوک «ذکر دائم» است تا هیچ حجابی خاطر ما را به خود مشغول ننماید. در این حال با توجه قلب به پروردگار عالم، شوق ارتباط با خدا در انسان زیاد می‌شود،^{۱۹} و لذا حضرت علیه السلام پس از مواسات

۱۸ - سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۹.

۱۹ - جهت شرح بیشتر در موضوع مراحل چهارگانه‌ی «طلب دائم»، «مجاهده‌ی دائم»، «اطاعت دائم» و «ذکر دائم» به کتاب «پنج رساله» از آیت‌الله محمد شجاعی رجوع فرمایید.

با برادران، موضوع «ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» را مطرح فرمودند که انسان در هر حال یاد خدا را در قلب خود نگه دارد. مثل انسان تشنه‌ای که در هیچ حالی از یاد آب گوارا غافل نیست، اگر قلب شاهد حضور حق در همه‌ی جلوات خود در هستی شد، دیگر با حق زندگی می‌کند و به پاک‌ترین و گسترده‌ترین زندگی دست یافته است، گویا در ابدیت زندگی می‌کند. به اندازه‌ای که انسان از حضور حق غافل است، نفس اماره‌اش در میدان است و مرتکب گناه می‌شود. لذا حضرت در ادامه‌ی فرمایش خود می‌فرماید: «هُوَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ الْمُعْصِيَةِ بِهِمْ بِهَا فَيَحُولُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمُعْصِيَةِ» وقتی معصیت به سراغش آمد یاد خدا را بین خود و آن گناه قرار دهد و اجازه‌ی فعال شدن آن گناه را ندهد و این همان قول خداوند است که در وصف اهل تقوی می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^{۲۰} اهل تقوی چون شیطان به گرد قلبشان به گردش در آید تا وارد شود، متذکر یاد خداوند هستند و در نتیجه بیدار می‌شوند و تحت تأثیر آن گناه قرار نمی‌گیرند. یاد خدا موجب می‌شود که قلب بوی بد گناه را بشناسد.

عرض شد؛ برای این که قلب راه بیفتد و با عوالم تکوینی خود متحد شود باید موانع سیر را بشناسد و از آنها پرهیز کند و عوامل سیر را بیابد و به آنها پردازد. در همین رابطه حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ثَلَاثٌ؟ قُلْتُ بَلَى، قَالَ إِنْصَافُ النَّاسِ

مِنْ نَفْسِكَ، وَ مَوَاسَاتِكَ أَخَاكَ، وَ ذَكَرُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ، أَمَا إِنِّي لَأَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، وَ إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ ذَاكَ وَ لَكِنْ ذَكَرُ اللَّهِ جَلًّا وَ عَزًّا فِي كُلِّ مَوْطِنٍ إِذَا هَجَمْتَ عَلَيَّ طَاعَةً أَوْ عَلَيَّ مَعْصِيَةً:» آیا به شما خبر بدهم از سخت‌ترین چیزی که خداوند بر بندگانش واجب کرده که آن سه چیز می‌باشد؟ راوی می‌گوید؛ آری خیر دهید. حضرت فرمودند: انصاف در نزد مردم و مواسات با برادرانت و یاد خدا در هر شرایطی. اما یاد خدا نه به معنای آن که بگویی سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ. آری این‌ها ذکر خدا هست ولی ذکر خدا آن است که در هر شرایطی که اطاعت و یا معصیت به تو روی آورد، به یاد او باشی.

در روایت فوق مثل روایت قبل از سه وظیفه‌ی مهم و سخت که خداوند بر بندگانش واجب فرموده سخن می‌رانند و اولین وظیفه را «انصافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ» معرفی می‌کنند و این که در بین مردم انصاف را از دست مده. انسان فکر می‌کند این هنر است که ضعف‌های خود را به پای دیگران می‌گذارد، در حالی که باید بداند با این کار پای پرواز خود را می‌شکند و امکان سیرِ روحش به سوی بی‌نهایت بسته می‌شود. با نور انصاف است که آدم قبل از آن که بقیه را مقصر بداند، کوتاهی‌های خود را می‌بیند و از دست خود آزاد می‌شود. تا از دست خود آزاد نشویم هر کجا برویم در تنگنای خود هستیم. گفت:

نی به هند است ایمن و نی در یمن آن که خصم اوست سایه‌ی خویشتن

دومین وظیفه‌ی سنگینی که حضرت متذکر می‌شوند «وَأَسَأْتُكَ أَخَاكَ»؛ با برادرت برخورد ایثارگرانه داشته باش. او را بر خود مقدم بدان، بنایت آن باشد که در خدمت او باشی، بدون آن که بخواهی او را به خدمت بگیری. نه تنها ضعف‌های او را پوشانی بلکه تا آن‌جا که ممکن است آن ضعف‌ها را به حساب خود بگذاری. اگر وقت رنج بردن است، رنج‌ها را به تن بخری. که این کار، کار عشق است و به همین جهت حضرت فرمودند کار آسانی نیست. چون آن‌هایی که آلوده به خودخواهی و گرفتار رفاه هستند هرگز تا این اندازه نمی‌توانند وسعت گیرند، تا نه تنها با «انصاف» از حصار تنگ خودخواهی به‌در آیند که با «مواسات» جانشان وسعتی یابند که بقیه را بر خود مقدم بدانند. مسلم کسی که می‌خواهد در وجود بیکرانه‌ی خود قرار گیرد باید از ماندن در محدوده‌ی خودخواهی یک لحظه آرام و قرار نداشته باشد و همواره در تلاطم باشد که خود را از تنگناها بیرون آورد، و یکی از عوامل مهم جهت نجات از تنگناها «مواسات» و مقدم داشتن برادران بر خود است. سپس حضرت سومین وظیفه‌ی مهم و سخت را «ذِكْرُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ» معرفی فرمودند، که در هر شرایطی یاد خدا از صحنه‌ی دلش خارج نشود، و در شرح این وظیفه فرمودند منظور از یاد و ذکر خدا این نیست که «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» بگویی، هر چند این‌ها هم ذکر خداست «وَ لَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ إِذَا هَجَمْتَ عَلَى طَاعَةٍ أَوْ عَلَى مَعْصِيَةٍ»؛ ولی یاد خدای تعالی در هر شرایطی به این معنی است که در طاعت خدا یا در معصیت خدا به یاد او باشی، تا یک

چشم‌برهم‌زدن توجه قلب از او به جایی دیگر نیفتد. هم هنگامی که وقت نماز است به یاد خدا باشی و وارد طاعت شوی، و هم وقتی زمینه‌ی معصیتی فراهم است یاد خدا باشی و از آن معصیت روی گردانی. سختی این کارها به جهت در صحنه‌نگه‌داشتن قلب است. عزیزی می‌گفت اوایل که می‌خواستم وارد این وادی‌ها شوم حاضر بودم به جای دو رکعت نماز صبح صد رکعت نماز بخوانم اما از من نخواهند قلبم در صحنه باشد. ولی وقتی سعی کردم آرام آرام قلب سر به هوا را به راه بیاورم و آن را وارد عبادات کنم، حالا می‌فهمم چرا این همه تأکید می‌شود قلب باید در صحنه باشد، در واقع حاصل تلاش‌ها از این به بعد ظاهر می‌شود.

عرض اصلی بنده در این جلسات روی موضوع آخر است و آن توجه دادن قلب به حق و آن را در محضر حق نگه‌داشتن است. اگر با توجه به مطالب جلسه‌ی قبل و روایت آخری که در آن جلسه طرح شد، قلب خود را قبله‌ی زبانمان قرار دهیم اساساً وارد عالم دیگری می‌شویم که إن شاء الله دوباره به آن روایت می‌پردازیم.

فناء در فناء

جنس ما جنس حضور در محضر حق است، باید بتوانیم از ذات تکوینی خود استفاده کنیم و خود را در محضر حضرت احد قرار دهیم. این که خود را در محضر ذات احدی نمی‌یابیم چون اولاً: نظر به کثرات داریم. ثانیاً: عزم چنین حضوری را در خود رشد نداده‌ایم. وقتی انسان از یک طرف با آزادشدن از انانیت، به هیچ چیزی از خود نظر نکرد، و از

طرف دیگر نظرِ جان خود را معطوف به ذات احدی نمود، آرام آرام تجلیات نور احدی بر جانش شروع می‌شود. این همان چیزی است که حافظ از خدا تقاضا می‌کند که:

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر خرمَن سوختگان را همه گو باد ببر
وقتی قلب به صحنه آمد سالک تقاضای تجلی نور احدی را از
پروردگارش می‌کند تا به کمک آن نور خودی برایش باقی نماند. تا
آن جایی که می‌خواهد در شرایط نظرِ قلب به حق، چیزی در میان او و حق
نباشد، حتی این که به فنای خود نظر کند را مانع می‌داند و لذا در بیت دوم
تقاضا می‌کند؛ «خرمن سوختگان را همه گو باد ببر» ابتدا در اثر تجلی نور
أحدی سوخته است، ولی خرمَن سوخته‌ی او برای او یک نحو جلب نظر
می‌کند و به همان اندازه قلب او متوجه خودش است، از نور احدی مدد
می‌گیرد که خرمَن سوخته‌ی او را نیز باد ببرد، که این همان «فنای در فناء»
است. وقتی انسان می‌بیند که دیگر به خودش نیست، متوجه می‌شود خرمَن
سوخته‌اش جلوی اوست، این هنوز یک نوع حجاب است، باید هیچ
چیزی جز حق در منظر انسان نباشد. هنوز غم دوری از حق در میان است
و لذا در بیت بعدی تقاضا می‌کند:

ما که دادیم دل و دیده به طوفان بلا گویا سیلِ غم و خانه ز بنیاد ببر
این یک طمع خام است که بتوان از تجلیات احدی و زلف چون عنبر
خام و دست نخورده‌اش بویی به مشام برسد ولی هنوز تمام توجه قلب به
او نباشد، این حرف‌ها را باید کنار گذاشت.

زلف چون عنبر خامش که ببوید هیبات ای دلِ خام طمعِ این سخن از یاد ببر

باید سیلِ غمِ دوری از حق بیاید و خانه‌ی وجود ما را از بنیاد ببرد تا تمام وجود انسان یک چیز شود و آن نظر به حق.

قلبی که متوجه خداوند شد، خداوند را در منظر خود می‌یابد، چنانچه فرمود: «یا موسی! انا جلیسٌ مَنْ ذَکَرْتَنی»؛^{۲۱} من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند و توجه‌اش به من باشد. در ادامه‌ی این روایت خداوند کسانی را مورد توجه قرار می‌دهد که برای خدا به همدیگر محبت می‌ورزند «یتَحَابُّونَ فِیَّ». سپس می‌فرماید: وجود چنین افرادی عامل دفع بسیاری از بلاهاست، اگر آن‌ها نبودند بلا بر مردم نازل می‌شد. این که در این روایت خداوند خود را همنشین کسانی قرار می‌دهد که نه تنها همواره یاد او باشند، بلکه «برای خدا به همدیگر محبت کنند»، خبر از همان «مواسات اخوان» می‌دهد که مؤمنین نسبت به برادران ایمانی خود نهایت از خود گذشتگی را روا می‌دارند، چون به همدیگر محبت دارند، آن هم محبتی خاص به طوری که در حرکات و سکناتِ همدیگر جمال و جلال حق را مشاهده می‌کنند و از «فَتْحِ قَرِیب» که محبوب را در مظاهر می‌بینند، آرام آرام به «فَتْحِ مَطْلُوق» می‌رسند که نظرشان متوجه اسماء الهی می‌شود و اگر قلب خود را کاملاً در صحنه نگاه‌داشتند اِنْ شَاءَ اللهُ به «فتح الفتوح» می‌رسند که از حجاب اسمائی و صفاتی نیز می‌گذرند و به حضرت احد نظر می‌کند و اِنْ شَاءَ اللهُ به حُب تام نایل می‌گردند.

از تفکر تا تذکر

آری ابتدا باید پای تفکر به میان آید و همواره به یاد خدا بود که منزل تفکر مقدم بر منزل تذکر است. به قول خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین؛ «التَّذْكَرُ فَوْقَ التَّفْكَرِ، فَإِنَّ التَّفْكَرَ طَلَبٌ وَ التَّذْكَرُ وُجُودٌ»؛ تذکر فوق تفکر است، زیرا تفکر، طلب محبوب است و تذکر، یافتن مطلوب. لذا در روایات می‌فرمایند: یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت افضل است.^{۲۲} چون نتیجه‌ای که در نهایت با تفکر حاصل می‌شود و انسان مفتخر به تذکر می‌گردد، ارتباط بی‌واسطه با محبوب است و رسیدن به وصال جمال محبوب که این غایت الغایات اهل سلوک است و از این به بعد عبادت به معنی حفظ این ارتباط است، دیگر عبادات، عبادات شوقی است و چه کسی است که جهت نیل به چنین غایت بزرگی سختی توجه قلب به حق را نپذیرد. حضرت صادق علیه السلام در آن روایت وظایف سخت بندگان را «ذَكَرُ اللَّهِ فِي كُلِّ مُوْطِنٍ» معرفی کردند. حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در این رابطه می‌فرماید: «پس ای عزیز! در راه ذکر و یاد محبوب تحمل سختی هر چه بکنی کم کردی، دل را عادت بده به یاد محبوب، بلکه به خواست خدا صورت قلب، صورت ذکر حق شود. و کلمه طیبیهی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» صورت اخیر و کمال اقصای نفس گردد، که زادی از این بهتر برای سلوک الی الله و مصلحتی نیکوتر برای معایب نفس،

۲۲ - تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة، مصباح الشریعة - ترجمه‌ی مصطفوی، ص

و راه بهتری در معارف الهیه یافت نشود. پس اگر طالب کمالات صوریه و معنویه هستی و سالک طریق آخرت و مسافر و مهاجر سیر الی الله هستی، قلب را عادت بده به تذکرِ محبوب، و دل را عجین کن با یاد حق تبارک و تعالی».^{۲۳}

اساساً اگر قلب مؤدب به حضور الهی شد، بقیه‌ی قوا و اعضاء تحت تأثیر قرار می‌گیرند، و این که گفته می‌شود شرط قبولی اعمال حضور قلب است، چون در آن حالت است که انسان نظر به حق دارد و مقصد و مقصود خود را خداوند قرار داده است و این همه‌ی مقصد است و هر اندازه انسان از یاد خدا منصرف باشد از مقصد حقیقی خود منصرف شده و به همان اندازه در حسرت خواهد بود. چون از استعدادِ وسعت بیکران‌هی خود در راستای ارتباط با خدای بی‌نهایت استفاده نکرده و خود را به چیزی غیر از خدای بی‌نهایت محدود کرده است.

دو چیز را باید هنوز مورد تأکید قرار داد؛ یکی این که متوجه وسعت قلب یا نفس ناطقه‌ی خود باشیم و با توجه قلبی، جنبه‌ی تکوینی خود را تشریحی کنیم و آن حضور تکوینی را در حوزه‌ی اختیار خود در آوریم. و دیگر این که دائماً جایگاه دستورات اخلاقی - اعم از رفع موانع و یا ایجاد عوامل - را در راستای تحقق سیر تکوینی به تشریحی بدانیم و هدفمان را در انجام دستورات دین از چنین نتیجه‌ای به چیزی کمتر پائین نیاوریم.

باید نقش خوبی‌ها و بدی‌ها را در سیر جنبه‌ی تکوینی خود به جنبه‌ی تشریحی آن ارزیابی کنیم، دائماً توجه داشته باشیم انصاف به خرج دادن، و

یا مواسات با برادران ایمانی، و یاد خدا در هر حال، در آن سیر چه نقشی دارد.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ، كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» حسد ایمان را می‌خورد همان‌گونه که آتش هیزم را می‌خورد. حال اگر ایمان انسان خورده شد آیا دیگر قلبی که حامل ایمان است می‌ماند؟ و وقتی قلب در صحنه نبود آیا راهی به سوی بیکران‌هی وجود در میان خواهد بود؟ اگر با این دید به حسد بنگرید می‌بینید این رذیله برای ارتباط با حقایق عالم وجود، چه مانع بزرگی است. وقتی حسد ایمان را بخورد حالا هر چقدر هم انسان ذکر بگوید، چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟ خدای سریع الحساب یک‌خطور حسودانه را نادیده نمی‌گیرد و به همان اندازه راه انسان به سوی معنویت بی‌نهایت بسته می‌شود و نتیجه‌ای از عبادات حاصل نمی‌شود.

وقتی قلب در صحنه بود و از آن طرف رذائلی چون حسد میدان نداشت تا ایمان را از بین ببرد، با ذکر یک «صلوات بر محمد و آل محمد» حجاب‌های بین انسان و خدا بر طرف می‌شود. به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد صلوات می‌فرمایند: «مَغْفِرَةٌ لِدُنُوبِكُمْ»؛^{۲۴} صلوات بر من موجب مغفرت گناهانتان می‌شود. عزیزی می‌فرمودند در مرحله‌ای آنچنان خداوند به من لطف کرده بود که می‌یافتم با ذکر صلوات، چگونه رحمت خدا به سوی جانم سرازیر می‌شود.

۲۴ - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند؛ صلوات بر من موجب مغفرت گناهانتان می‌شود.

آفت ایمان

باید فهمید آثار منفی ردائل اخلاقی چگونه ما را محبوب می‌کند. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «آفَةُ الدِّينِ الحَسَدُ وَ العُجْبُ وَ الفُخْرُ»؛^{۲۵} آفت دین؛ حسد و عُجب و فخر است. یعنی با داشتن این صفات حرکت انسان به سوی عالم معنا و قرب الهی متوقف می‌شود.

راستی وقتی انسان با داشتن صفت حسادت، بر آنچه خداوند انجام داده است اعتراض دارد، قلب خود را به سوی خدا می‌برد، یا به سوی غیر خدا؟ کسی که می‌گوید؛ چرا خداوند همسر من را هم مثل همسر فلانی قرار نداد، آیا این یک نوع اعتراض به خداوند نیست؟ آیا شرایط شما با همسران طوری است که راه شما برای یک زندگی صمیمی و سالم بسته است یا با به میدان آوردن مقایسه‌ها زندگی را برای خود تیره کرده‌ای؟ اگر پای مقایسه وسط نیاید همه چیز همانی است که باید باشد. در واقع این بنده‌ی خدا از آنچه خدا به او داده است ناراحت نیست، از آنچه به دیگری داده است ناراحت است. آیا چنین کسی می‌تواند به معنی واقعی به خدا ایمان داشته باشد و از برکات ایمانش استفاده کند؟ این آدم را مقایسه کنید با آن‌هایی که خداوند در شرایطی سخت قرارشان می‌دهد تا عالی‌ترین رضایت را در آن‌ها شکل دهد ولی با آن‌همه به ذهنشان هم نمی‌رسد که نسبت به زندگی بقیه حسادت ورزند، چون عهد بندگی خدا را با تمام وجود پذیرفته‌اند و هیچ حادثه‌ای توجه قلبی آن‌ها را از خدا به

چیز دیگری منصرف نمی‌کند. این‌ها بسیاری از لایه‌هایی را که مانع حضور در بی‌نهایت وجودشان است، به راحتی پشت سر گذارده‌اند. اگر عنایت فرموده باشید در دهه‌ی سوم ماه رمضان که قلب مؤمنین آماده است تا بهترین نحوه‌ی ارتباط با خدا را داشته باشد، در دعا‌های شب‌های این دهه یک فراز است که همواره تکرار می‌شود و از خدا تقاضا می‌کند: «أَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ اِيْمَانًا يَذْهَبُ الشُّكَّ عَنِّي وَ رِضًا بِمَا قَسَمْتَ لِي...»^{۲۶} خدایا! یقینی به من عطا فرما که قلبم با آن به سر برد، و ایمانی عطایم کن که شک را از جان من ببرد و راضی باشم به آن چه قسمت من کرده‌ای. این تقاضا شبیه همان تقاضایی است که در آخر دعای شریف ابو حمزه ثمالی از خدا می‌کنید تا خداوند چشم ما را باز کند و از آنچه به ما داده - که بهترین شرایط جهت بندگی اوست - راضی باشیم.

حضرت فرمودند: «أَفَةُ الدِّينِ الحَسَدُ وَ العُجْبُ وَ الفَخْرُ»؛ آفت دین، حسد و عجب و فخر است. تأکید بنده روی آفت دین بودن آن‌ها است که موجب می‌شود دین ما از بین برود و آن نتیجه‌ای که باید به ما برساند، نرسد. عنایت بفرمائید که روایات را از چه زاویه‌ای نگاه می‌کنیم، موضوع بر سر بد بودن حسد و عجب نیست، موضوع بر سر تأثیر آن‌ها نسبت به دین است، که با بودن این صفات دین ما دین زنده‌ای نیست و در راستای آفت دین بودن این ردائل باید آن‌ها را از خود دفع کرد و تکلیف‌مان را با آن‌ها روشن کنیم. معلوم است که حسد و عجب و فخر بد است، ولی چقدر بد است، می‌فرماید در حدی بد است که دین تو را نشانه می‌رود. وقتی

متوجه چنین جایگاهی برای این گونه رذائل شدیم دیگر نمی‌آییم پیرسیم چرا شوق عبادت نداریم، می‌رویم سراغ رذیله‌هایی که دین ما را آفت‌زده کرده است و معلوم است تا آن‌ها را از بین نبریم نور ایمان در ما ظاهر نمی‌شود و نفس بیکران‌ه‌ی ما نمی‌تواند با انوار حقیقت مرتبط شود، زیرا هر سه صفتی که در آن روایت مطرح است، صفاتی است که روح انسان را در موضوعاتی محدود گرفتار می‌کند و از گستردگی او می‌کاهد.

در راستای موضوع گسترده ماندن روح انسان رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لَا يَوْمِنُ أَحَدَكُمْ حَتَّىٰ يَجِبَ لِأَخِيهِ مَا يُجِبُ لِنَفْسِهِ»؛^{۲۷} هیچ‌کدام از شما به درجه‌ی ایمان نمی‌رسد مگر آن که آن‌چه برای خود دوست دارد برای برادرش هم دوست بدارد. پس تا انسان وجودش را به گستردگی وجود برادران ایمانی خود گسترش ندهد نباید امید تجلی نور ایمان به قلب را داشته باشد. و معلوم است وقتی نور ایمان نبود، رکوع و سجود و ذکر برای او به صورتی نورانی در میان نیست، فقط در حد حرکات بدن و زبان است و هیچ‌کدام از اعمالش برای به فعلیت آمدن باورهایش به کمکش نمی‌آید، چون هنوز با خود بیکران‌ه‌ی خود ارتباط برقرار نکرده است.

بنده عرضم همین بود که باید موانع به صحنه آمدن جنبه‌ی تکوینی نفس ناطقه‌ی خود را بشناسیم و سعی نماییم از شر آن‌ها خود را راحت کنیم، و از طرف دیگر عوامل به صحنه آمدن نفس ناطقه یا قلب را هم پیدا

کنیم و سعی نماییم آن‌ها را در زندگی خود وارد کنیم تا معلوم شود چگونه می‌توان با روح اولیاء و علماء مرتبط بود.

به نظر می‌رسد با این بحث إن شاء الله بتوانیم ریشه‌ی عدم موفقیت‌های خود را در امور عبادی درست تحلیل کنیم و به لطف الهی قلب خود را راه بیندازیم، وقتی قلب راه افتاد تازه معنی همه چیز روشن می‌شود، از همسر و فرزند بگیر تا خانه و شغل، دیگر بدون آن‌که از زندگی کنار بکشیم، هیچ‌یک از این‌ها ما را مشغول خود نمی‌کند و جایگاهی بیش از آنچه هستند در زندگی ما پیدا نخواهند کرد. گفت:

روزها گر رفت، گو رو باک نیست تو بمان ای آن‌که جز تو پاک نیست
در این حال قلب به صحنه می‌آید و در منظر خود آنچه را نادیدنی است می‌بیند و با آن‌ها مأنوس می‌شود و تغذیه می‌کند. وقتی راه قلب ما به سوی خدا باز باشد هیچ چیز ارزش آن را پیدا نمی‌کند که دل ما را از ما بگیرد و به خود مشغول کند، هر چند هر چیزی و هر کسی در جای خود محترم خواهد بود، چه فرزند و چه خانه و چه شغل. گفت:

روح را توحید الله خوش‌تر است غیر ظاهر دست و پای دیگر است
روح دارد بی بدن بس کار و بار مرغ باشد در قفس بس بی‌قرار
باش تا مرغ از قفس آید برون تا ببینی هفت چرخ او را زبون

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسہ سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»^۱

پروردگارا! به من حاکمیت دادی و به تأویل حادثه‌ها و خواب‌ها آگاهم کردی، ای خدای پدید آورنده‌ی آسمان‌ها، تو در دنیا و آخرت ولی و سرور من هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحین ملحقم گردان.

آیه‌ی فوق تقاضای حضرت یوسف علیه السلام از خدا است، به طوری که ملاحظه می‌فرمائید حضرت با آن همه کمالاتی که به لطف خدا از آن بهره‌منداند متوجه‌اند صالحینی در این عالم هستند که تمام ابعاد بندگی در آن‌ها به صورت بالفعل محقق شده است و لذا از خداوند طلب ملحق شدن به آن‌ها را دارند. روایات، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را مصداق صالحینی معرفی کرده که حضرت یوسف علیه السلام تقاضای ملحق شدن به آن‌ها را دارند.

سیری تشریحی به سوی حقیقت تکوینی

عرض شد عبادات؛ از جمله اعتکاف و حج و زیارت؛ برای آن است که باورهایمان به مرتبه بالفعل برسند و انسان در شخصیت تشریحی خود استعداد تکوینی‌اش را حاضر کند، مثل آن که باید فطرت الهی خود را در شخصیت خود حاضر نمایم. همه‌ی ما در سرشت و تکوین، در ساحتی مستقر هستیم که جهت توحیدی دارد و به تعبیر امام صادق علیه السلام: «فَطَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى التُّوحِيدِ»؛^۲ خداوند سرشت خلق را بر اساس توحید سرشته است. ولی باید از طریق عبادات و حفظ قلب از انحراف به سوی غیر خدا، آن فطرت را در شخصیت خود حاضر نمایم و به تعبیر دیگر خودمان را در آن سرشت حاضر کنیم.

برای حاضرشدن در تکوینیات؛ حرکت قلبی نیاز است و این که با رفع موانع، قلب را دائماً متوجه آن عالم بنماییم و جلو برویم. امامان علیهم السلام و ما شیعیان هر دو علم به وجود قیامت داریم ولی آن عزیزان هم‌اکنون در آن عالم حاضرند و در منظر قلب خود ناظر آن عالم هستند^۳ ولی ما نه، چون اعتقاد آن‌ها به صورت بالفعل در شخصیتشان حاضر است. به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌تواند خبر دهند چه چیز موجب آبادانی بهشت می‌شود و می‌فرمایند خودم ناظر بودم که چگونه فرشتگان بهشت مؤمنان را می‌ساختند.^۴ در حالی که هنوز آن شخص مؤمن در دنیا است ولی با اعمال

۲- شیخ صدوق و شیخ مفید، اعتقادات امامیه، ج ۲، ص ۶۲.

۳- به کتاب «معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی» ص ۱۵۹ از همین مؤلف رجوع فرمایید.

۴- وسائل الشیعه، چاپ مکتبه محمدی، ج ۲، ص ۱۲۰۸.

توحیدی خود دارد بهشت خود را می‌سازد، این خیر می‌رساند که نفس انسان همین حالا به آن جاها وصل است و باطناً تا آن جا وسعت دارد، آن جایی که بالاترین مراتب عالم وجود است. حال چرا علاوه بر پیامبر و امام علیهم‌السلام، «حارثه بن مالک» نیز این حضور را احساس می‌کند؟ چون قلب خود را به حرکت در آورده و در جهت وجود تکوینی خود سیر داده است. و عرض شد برای بالفعل نمودن این استعداد باید اولاً: عبادات و عمل به اعتقادات را به صحنه آورد - اطلاع کافی نیست - ثانیاً: در عبادات باید قلب در صحنه باشد و قلب در کنترل ما قرار گیرد تا آرام آرام راه بیفتد و ما را به سوی تکویناتمان سیر دهد، سیری تشریحی به سوی حقیقتی تکوینی، تا آنچه را که از جهت تکوینی داریم و از جهت تشریحی نداریم، از همان جهت که نداریم، دارا شویم.

با توجه به این که انسان به عنوان نفس ناطقه در حیطه‌ای بسیار گسترده از عالم هستی حاضر است، عبادات مستمر او موجب ملکه شدن سیر او در آن حیطه می‌شود و این امر موجب می‌گردد تا او بتواند اسماء الهی و ملائکه الله و روح اولیاء را ملاقات کند - ابتدا به صورت اجمال و در انتها به صورت تفصیل - هنر ما رفع موانع این سیر است تا از آن طریق، خود را در آن عوالم حاضر ببایم و در آن صورت است که خود واقعی خود را یافته‌ایم، و جنبه‌ی نورانی خود را با جنبه‌ی نوری و باطنی عالم مرتبط نموده‌ایم و به تعبیر دیگر از انوار غیبی عالم هستی - که عین حیات و علم‌اند - بهره‌مند گشته‌ایم.

عامل ارتباط با عالم غیب

چون در عالم مجردات مکان و زمان معنی ندارد وقتی نفس ما به عالمی از عوالم غیبی نزدیک می‌شود، با آن عالم متحد می‌گردد و خود را تماماً به وسعت آن عالم می‌یابد. اگر کسی در حدّ مقام ملائکه صعود کرد، دیگر در عرض آن ملائکه نیست بلکه با آن مقام متحد می‌شود و وجود خود را در آن مقام احساس می‌کند.

بنابراین سیر جنبه‌ی نوری و قلبی انسان - که حقیقت انسان است - سیری است که موجب اتحاد با عالم معانی می‌شود و در این سیر؛ معانی عالیّه با قلب انسان متحداند و انسان اساساً در آن افق می‌اندیشد و در آن افق با عالم مادون خود ارتباط دارد.

ارتباط نوری با عالم معنا یک نوع یکدل شدن و مروده با آن عالم است. در آن حالت چه بگویی شخص انسان با قلب خود مروده می‌کند و چه بگویی انسان با عالم غیب مروده می‌کند، هر دو یکی است. مروده‌ی قلب با عالم غیب، مثل دیدن یک گل است، نه مثل دیدن یک بلوک سیمانی. شما وقتی گلی را نظاره می‌کنید یک نوع مروده‌ی روحی با زیبایی آن برقرار می‌نمایید، به طوری که روحتان با زیبایی آن مرتبط و متحد می‌شود و از آن تغذیه می‌کند، البته این ارتباط کجا و ارتباط جان تزکیه شده با عوالم غیب کجا.

وقتی در دعاها از خداوند تقاضای بهشت می‌کنید، تقاضای ارتباط با اسماء حسناى الهی را دارید، تا از جمال الهی تغذیه کنید و جانتان با اسم لطیف و رحمان متحد گردد.^۵

جان انسان جنس نور است، عالم معنا هم از جنس نور است، اتحاد نور با نور را با وسعت دادن خود و درک حقایق معنوی، در خود می‌توانیم احساس کنیم. باید با تمام امید متوجه چنین استعدادی در خود و در عالم وجود باشیم و با انجام دستورات شرعی جهت جان را برای تحقق چنین شرایطی جلو ببریم تا جانمان وسعت یابد و اتحاد محقق شود.

ما متأسفانه چون اولاً: معنی بهشت را نمی‌دانیم. ثانیاً: وسعت خود را نمی‌شناسیم. ثالثاً: جایگاه دستورات دین را در راستای سیر انسان به سوی عوالم نوری نمی‌دانیم، همین‌طور نشسته‌ایم و می‌گوییم چگونه چنین می‌شود. به قول مولوی:

چو گوید مرغ جان «یا هو» بگوید فاخته، کو کو بگوید چون نبردی بو نصیبت انتظار آمد
مشکل در باورنداشتن و نگاه نکردن است. آری اگر فکر کنیم عبادات ما علت پدید آوردن این حضور است، باید مأیوس باشیم، ولی وقتی متوجه باشیم عبادات ما عاملی است که جهت ما را عوض می‌کند و از آن طریق به سوی عالم نور نظر می‌کنیم، آن عبادات عامل رفع حجاب می‌شوند.

۵- اسماء الهی مقول به تشکیک هستند، و لذا هر چه ترکیه بیشتر باشد جان انسان همان

اسم را با شدت بیشتری می‌یابد و می‌چشد.

حقیقت از ما به ما نزدیک تر است پس معنی ندارد که به دنبال آن بگردیم، کافی است حجاب‌های بین خود و آن را برطرف کنیم. مثل این است که ما شیشه‌های پنجره را پاک کنیم تا نور بیاید. آری اگر فکر کنیم ما باید نور را بگیریم و در اطاق بکشیم جای یأس دارد، ولی ملاحظه فرمودید که در سیر به سوی عوالم غیب، این طور نیست، همین حالا ما در تمام عوالم قدس حاضریم، ولی جهت جانمان به آن سو نیست تا خود را در آن جایبیم.^۶ وظیفه و توان ما در حدّ تغییر جهت جان است تا آرام آرام حجاب‌ها و موانع بین ما و آن عالم برطرف شود. در آن صورت ابتدا به نحو اجمال، با نور حقایق مرتبط می‌شویم و سپس آن ارتباط ان شاء الله حالت تفصیلی به خود می‌گیرد. و اتحاد ما با آن عالم شدید و شدیدتر می‌گردد. غفلت ما، غفلت از جنبه‌ی تکوینی ما است.

چگونگی ارتباط با روح علماء ربّانی

در ابتدا باید به نور علماء ربّانی نظر انداخت که در برزخ هستند. چون روح شما در عالمی که آن‌ها هم اکنون در آن عالم هستند حاضر است، اگر نظر کنید نور آن‌ها را می‌یابید و می‌شناسید. همان طور که همین حالا با جنبه‌ی تکوینی خود، ملائکه و از جمله حضرت عزرائیل و جبرائیل علیهم السلام را می‌شناسید. پس حرف غلطی نیست اگر عزیزی می‌فرماید: «با این که مرحوم شاه‌آبادی و یا مرحوم حسینقلی همدانی «رحمة الله علیهما» را در دنیا ندیده

۶- هیوط آدم از بهشت نیز جز همین تغییر منظر از آن عالم به سوی شجره و عالم کثرت نیست. (به کتاب «هدف حیات زمینی آدم» از همین مؤلف رجوع شود).

بودم، در مرحله‌ای از سلوک احساس کردم اساس سلوکی آن‌ها را می‌شناسم و حتی به من کمک می‌کنند که از منظر آن‌ها عبادت کنم و ذکر بگویم» چون این عزیز تا حدی در حقیقت تکوینی خود حاضر شده است. اگر کسی می‌گوید «نور امیرالمؤمنین علیه السلام را در جمال فلان شخص دیدم» اگر آدم مطمئن باشد روی حرفش حساب کنید. اصل این که روح هر کس در نظام تکوینی با عالی‌ترین مخلوق مرتبط است، پذیرفتنی است، هر کس به اندازه‌ای که شخصیت خود را - با رفع موانع - به جنبه‌ی تکوینی خود نزدیک کرد می‌تواند تا این جاها هم برسد. شرایط خاص باعث می‌شود تا چنین ارتباطی راحت‌تر انجام شود، مثل زیارت ائمه علیهم السلام. واقعاً در زیارت آن ذوات مقدس جان زائر با نور امام مرتبط می‌شود و به معنی حقیقی، زیارت و ملاقات صورت می‌گیرد. چون در حرم ائمه علیهم السلام برای نفس‌های مستعد زمینه‌ی حضور در جنبه‌ی تکوینی‌شان فراهم‌تر است.

کافی است کمی به روح و روان خود سر و سامان بدهیم و برای عبادات خود ارزش قائل باشیم و عبادات شرعی را سرسری نگیریم تا روحمان با علماء ربانی و ملائکه‌ی الهی و اسماء پروردگار و ذوات مقدس امامان علیهم السلام و در نهایت با نور احدی مرتبط شود و خود را در محضر حق حس کند.

این که بزرگان دین می‌فرمایند: «باید کشیک نفس کشید» به همان معنی است که اولاً: موانع راه را بشناسیم و مواظب باشیم بر ما غلبه نکنند. ثانیاً: در هر حال جهت قلب را از حق به چیز دیگری بر نگردانیم. حفظ جهت قلب، کاری سخت ولی بسیار مفید است و راه کار آن همان روایتی

است که در آخر جلسه‌ی اول از حضرت صادق علیه السلام مطرح شد که فرمودند؛ «فَجَعَلَ قَلْبَكَ قِبْلَةً لِللسانِكِ، لا تُحَرِّكُهُ إِلا بِإِشَارَةِ القَلْبِ وَ موافقةِ العَقْلِ وَ رَضَى الإیمان»^۷ قلب خود را قبله‌ی زبانت قرار بده، زبان را به حرکت در نیاور مگر به اشاره‌ی قلب و موافقت عقل و رضایت ایمان. در این روایت می‌فرمایند: دائماً قلبت را در مقابل خود داشته باش و از منظر آن سخن بگو و مواظب باش عقل و ایمان در صحنه‌های اعمال و انتخاب‌ها در حاشیه قرار نگیرند. در این حال شما نیز به وسعت قلب‌تان وسیع می‌شوید و در موطنی قرار می‌گیرید که قلب شما یعنی نفس ناطقه‌ی شما در آن موطن قرار دارد. در نتیجه در هر عالمی خواستید می‌توانید حاضر شوید و با اولیاء الهی مأنوس گردید.

باید تأکید کنم اگر نفس ناطقه را که وسعت آن لایقیف است، خواستید به صورت غیر انتزاعی و به صورت حضوری درک کنید، همان قلب است. پس با حضور قلب عملاً ما در عوالم بیکرانه‌ی هستی حاضر شده‌ایم. حال اگر بنا به توصیه‌ی حضرت صادق علیه السلام در روایت فوق، در عبادات خود قلب را جلو انداختیم و اعمال خود را با توجه به قلب انجام دادیم، آرام آرام در عوالمی که قلب حاضر است، حاضر می‌شویم و واقعاً از این جهت مسئله به همین سادگی است و این که نتایج آن فوق‌العاده است، چون قلب ما در آن عوالم به خودی خود حاضر است.

یکی دیگر از راه‌کارهایی که برای حضور قلب پیشنهاد شده، دستورالعمل حضرت آیت‌الله شاه‌آبادی به حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیهما» است که می‌فرماید:

«پس از آن که سالک؛ دل را برای ذکر خدا و قرآن شریف مهیا نمود، آیات توحید و اذکار شریفه‌ی توحید و تنزیه را با حضور قلب و حال طهارت، تلقین قلب کند، به این معنی که قلب را چون طفلی در نظر بگیرد که زبان ندارد و می‌خواهد او را به زبان آورد، چنانچه آن جا یک کلمه را تکرار می‌کند و به دهان طفل می‌گذارد تا او یاد بگیرد، همین‌طور کلمه‌ی توحید را با طمأنینه و حضور قلب باید به قلب تلقین کند و به دل بخواند تا زبان قلب باز شود. و اگر در آخر شب یا بین‌الطلوعین، بعد از فریضه‌ی صبح برای این کار اختصاص دهد خیلی بهتر است. پس در آن وقت با طهارت، وجهه‌ی قرآن و ذکر را متوجه‌ی قلب کند و آیات شریفه‌ی الهیه که مشتمل بر تذکر و مشتمل بر توحید است را به قلب بخواند، به‌طور تلقین و تذکر»^۱.

از طریق دستورالعمل فوق؛ قلب آرام آرام آن الفاظ را از جانب شما می‌گوید و عملاً شما وارد عالم قلب می‌شوید. آری همه‌ی حرف همان سخن حضرت صادق علیه‌السلام است که فرمودند: «فَأَجْعَلْ قَلْبَكَ قِبْلَةً لِلِّسَانِكِ»، قلب خود را قبله‌ی زبانت قرار ده «وَلَا تُحَرِّكْهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ، وَ مُوَافَقَةَ الْعَقْلِ وَ رِضَى الْإِيمَانِ»؛ و آن را به حرکت در نیاور مگر به اشاره‌ی قلب و موافقت عقل و رضایت ایمان. حال وقتی قلب را قبله‌ی

۸ - کتاب شرح حدیث «جنود عقل و جهل»، امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، ص ۱۰۶.

زبان قرار دادی، قلب را در عوالمی از حضور، در محضر حق می‌یابی - چون به دنبال قلب‌تان حرکت کردید که در عوالم غیب حاضر است - لذا بر اساس اشاره‌ی قلب سخن بگو و در این دنیا آن دنیایی شو، و هرچه را نمی‌پسندد و حق نمی‌داند مگو. قلب؛ خدا را رحمان و رحیم می‌یابد، شما هم با خدای رحمان و رحیم سخن بگو. و در این مسیر سخنی نگو که عقل تو آن را نپذیرد و گرنه به اسم حضور قلب، و همیات به میدان آمده است. و نیز آن سخن را در سازمان ایمانی خود امتحان کن، آیا ایمان تو به خدا و قیامت و نبوت و امامت، اجازه می‌دهد که این سخن گفته شود؟ در آن صورت بگو، و گرنه به اسم حضور قلب، شیطان به میدان آمده است. عنایت داشته باشید؛ حضور قلبی که در ذیل نور عقل و ایمان به خدا و تقید به احکام شرعی نیست، حضور قلب نیست، و هم است و وسیله‌ی ورود شیطان.

موضوع اصلی در روایت حضرت صادق علیه السلام همان دستوری است که می‌فرماید: قلب را قبله‌ی زبانت قرار بده. ولی برای آن که حقیقتاً قلب در صحنه باشد و نه وهمیات؛ متذکر می‌شوند که وقتی به اشاره‌ی قلب سخن می‌گویی آن سخن باید موافق عقل و اقتضای ایمان باشد.

در احوال آیت‌الله کشمیری رحمة الله علیه هست که می‌گویند رفتیم سر قبر یکی از اولیاء الهی و از او ذکری را که در دنیا با آن مأنوس بود پرسیدیم و او جواب داد ذکرش در دنیا «لا إله إلا الله» بوده است. یا در احوال شیخ بهایی رحمة الله علیه داریم که بر سر قبر «بابا رکنا» می‌روند و خبر زمانی را که رحلت می‌کنند می‌گیرند. همه‌ی این‌ها طبق همان قاعده‌ای است که

عرض کردم، روح جناب آیت‌الله کشمیری و جناب شیخ بهایی «رحمة الله علیهما» به جهت تجرد ذاتی در آن عالم حاضر بوده، با سرزدن به قبر آن‌ها، حجاب بین آن‌ها و آن روح بر طرف شده و چون روح علمایی که رحلت کرده‌اند نسبت به شما آزادترند و انکشاف آن‌ها روشن‌تر و کامل‌تر است می‌توانند کمک کنند. حالا چگونه کمک می‌کنند انواع مختلفی دارد، حداقل آن کمک‌ها القاء معانی به قلب است و در نتیجه میل شما را هدایت می‌کنند.

آشنایی تکوینی با اولیاء الهی

یکی از عزیزان می‌فرمود: «با آیت‌الله شاه‌آبادی مرتبط شدم و در اثر آن ارتباط موقت، در دو رکعت نماز، تمام فلسفه‌ی وجودی عالم برایم روشن شد، فلسفه‌ی وجودی نماز، معاد و غیره، همه برایم به نحو بسیار عمیقی روشن شد. فهمیدم آن عالم بزرگ از چه منظری به دستورات دین نگاه می‌کرده و در چه حالتی عبادات خود را انجام می‌داده است». با توجه به نکاتی که تا حال ذکر شده، دیگر انتظار نیست پرسید چطوری ما چنین ارتباط‌هایی را برقرار کنیم، زیرا آنچه باید در رفع موانع و ایجاد عوامل انجام دهید، معلوم شد، روح شما خودش آن عوامل را می‌شناسد و به وقتش کار خود را می‌کند. به اندازه سعه‌ای که در جنبه‌ی شخصی پیدا کرده، با آن عوامل مرتبط می‌شود. ابتدا به صورت اجمال با انوار معنوی مرتبط می‌شود که در نتیجه‌ی آن، احوالات شما تغییر می‌کند، بدون آن که مصداق آن انوار را بشناسید ولی بعضاً متوجه مصداق آن هم می‌شوید.

محال است نور حضرت صاحب الامر علیه السلام متوجه شیعیان نباشد ولی چون به صورت اجمال هست، نمی فهمیم آن نور و آن صفا از کجا است ولی از آن استفاده می کنیم.

تمام عرایض بنده برای این است که عزیزان در عبادات خود و از جمله در اعتکاف و حج و زیارت؛ حضور خود را حفظ کنند تا قلب سیر خود را آرام آرام شروع کند و از علم حصولی خود بگذرد و آن باورها را حضوری و وجودی کند، و عملاً بتوانید در عوالم بالاتر حاضر شوید.

فکر می کنم إن شاء الله تا حالا روشن شده باشد که چرا ائمه ی دین تأکید می فرمایند حفظ حضور قلب دارای برکات غیر قابل پیش بینی است. چون از آن طریق قلب شما به آنچه تکویناً می شناسد، شخصاً دست می یابد و انسان از طریق قلب خود به توانایی خاصی دست می یابد که به هر مرتبه ی معنوی که اراده کرد، خود را به نحو حضوری در آن مرتبه می یابد، چون قبل از این هم از جهت تکوینی خود در آن جا بود ولی از نظر شخصی نمی توانست خود را در آن جا بیابد. مشکل یا در آن است که موانع هنوز غلظت دارند که باید آن را رقیق کرد و یا عوامل ضعیف اند که باید آن را تقویت نمود، و این معنی دین داری است.

این که نظر به حرکات و سکانات اولیاء الهی متذکر راه صحیح می باشد به این دلیل است که ما در جنبه ی تکوینی با حقیقت آن ها آشنا مییم، در نتیجه نظر به ظاهر آن ها ما را به حقیقت آن ها منتقل می کند، حقیقتی که نفس ما آن را می شناسد و از آن طریق، تکوین ما با جنبه ی تشریحی و شخصی ما متحد می شود. آن هایی که آمادگی اولیه را داشتند با دیدن

وجود مقدس پیامبر ﷺ مسیر خود را می‌یافتند، پیامبر ﷺ می‌فرمودند: دیدن جمال علی علیه السلام عبادت است. چون این رؤیت موجب می‌شود تا جنبه‌ی شخصی انسان با جنبه‌ی تکوینی نفس‌اش - که با ملکوت حضرت مرتبط است - ارتباط پیدا کند.

مشکل آن است که جمال اولیاء از منظرمان رفته است و گرنه بسیاری از حقایق با نظر به آن‌ها برایمان روشن می‌شد. امروز هم اگر از جهتی از منظر ما غائب‌اند ولی از جهت نظر به سیره و سنت و گفتار، در منظر ما هستند و امکان انتقال به ملکوت آن‌ها از طریق توجه به سیره و سنت و گفتار آن‌ها ممکن است و نتیجه‌اش این می‌شود که انسان به جهت جنبه‌ی تکوینی گسترده‌ای که دارد خود را در کنار آن‌ها بیابد. مشکل در وجود موانع و عدم حضور عوامل است و همین‌ها موجب شده که ما خود را در این دنیا تنها احساس کنیم و راهی به سوی اُنس با کربویان عالم قدس و عالم معنا در جان خود نگشاییم.

برکات ملاقات مؤمنین

کسی که ما را به یاد خدا می‌اندازد در واقع ما را متذکر خودمان می‌کند و جانمان را به سوی دروازه‌های عالم ملکوت که در عالم غیب و معنا به سر می‌برد، راهنمایی می‌نماید. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ الظَّمَانُ إِلَى الْمَاءِ البَارِدِ»؛ مؤمن از

طریق مؤمن در آرامش قرار می‌گیرد، مانند تشنه که با آب گوارا به آرامش می‌رسد.

مؤمن برای برادر مؤمن خود دریچه‌ی سیر به سوی عالم غیب و ملکوت است، لذا با جمال خود، برادر خود را به سوی آرامش عالم معنا دعوت می‌کند. سکینه یا آرامش مربوط به عالم حرکت و تغییر نیست، مربوط به عالم ثابتات است که تجلی آن در حرکات و سکنات مؤمنین به صورت وقار ظاهر می‌شود. عالم ثابتات کجا و شتاب‌زدگی‌های شیطانی کجا، حضرت پیامبر ﷺ فرمودند: «العجلة من الشيطان و التانی من الله تعالی»؛^۱ عجله از شیطان و وقار از خدا است. پس هر جا سکینه هست شیطان را در آن جا راه نیست. طبق روایت فوق؛ ارتباط مؤمن با مؤمن انسان را متوجه جنبه‌ی ملکوتی برادر مؤمن خود می‌کند، جنبه‌ای که فوق عالم تغییر و حرکت است و لذا تجلی آن به صورت سکینه و آرامش در حرکات و کلمات او به نمایش می‌آید.

رسول خدا می‌فرماید: «بَكَى شُعَيْبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ فَلَمَّا كَانَتِ الرَّابِعَةُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ إِلَىٰ مَتَىٰ يَكُونُ هَذَا أَبَدًا مِنْكَ إِنْ يَكُنْ هَذَا خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَقَدْ أَجْرْتِكَ وَإِنْ يَكُنْ شَوْقًا إِلَىٰ الْجَنَّةِ فَقَدْ أَبْحَثْتَكَ قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي مَا بَكَيتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقًا إِلَىٰ جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ عَقَدْتُ حُبَّكَ عَلَيَّ

قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَمَا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأُخْذِمُكَ كَلِيمِي مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ».^{۱۱}

شعیب علیه السلام از حبّ خدای عزّوجلّ آن قدر گریست تا نایبنا شد، پس حقّ تعالی بینایی را به او برگرداند سپس آن قدر گریست تا بینایی خود را از دست داد، باز خداوند چشمانش را به او بازگرداند، پس از آن باز آن قدر گریست تا نایبنا گردید، این بار نیز خدای عزّ و جلّ بینایی را به وی برگرداند، پس چون بار چهارم شد حقّ تعالی به او وحی نمود و فرمود: ای شعیب تا کی این طور می کنی، اگر از خوف جهنّم گریه می کنی، تو را از آن آزاد و رها کردم و اگر به جهت شوق به بهشت گریه می کنی، بهشت را برایت مباح نمودم.

شعیب علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، تو می دانی که نه از خوف جهنّم می گریم و نه به خاطر شوق بهشت اشک می ریزم بلکه حبّ و شوق تو قلبم را فرا گرفته به طوری که صبر نمی توانم نمود تا تو را ببینم.

خداوند عزّوجلّ به او وحی نمود و فرمود: حال که چنین است کلیم و هم سخنم موسی بن عمران را به زودی خادم تو قرار می دهم.

از روایت فوق معلوم می شود برای ورود به عالم ملکوت و انس با خدا، خداوند مصاحبت حضرت موسی علیه السلام را به حضرت شعیب علیه السلام می دهد، جان انسان با چنین ملاقاتی از جنبه‌ی باطنی خود تغذیه می کند. زیرا از طریق انس با اولیاء الهی یک نحوه اتحاد با جنبه‌ی باطنی آنها برای ما پدید می آید و در صفای آنها مستقر می شویم. به همین جهت

فرموده‌اند در محضر عالمان حاضر شدن برکات بیشتری دارد تا صرفاً به مطالعه‌ی آثار نوشتاری آن‌ها اکتفا کنیم.

این که عزیزان می‌پرسند چگونه برکات اعتکاف و حج و ماه مبارک رمضان را حفظ کنیم؟ جواب آن است که از طریق ارتباط با مؤمنینی که متذکر نور الهی‌اند می‌توان روح عبادات را در خود حفظ کرد، به شرطی که مواعی مثل کبر و حسد و غضب و امثال آن‌ها را رقیق کرده باشیم تا راه به سوی جنبه‌ی باطنی و تکوینی جانمان باز باشد. در این صورت راه پیدا می‌شود، راه که پیدا شد احساس می‌کنید می‌شود سیر کرد و مرتبط شد و جان را تغذیه کرد. در آن حالت سیر «أَلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ صورت خود را می‌نمایاند، و محبوتان در منظر شما قرار می‌گیرد و با امید به لطف و رحمت او سیر خود را ادامه می‌دهید و گرنه از آن جایی که هیچ کس بدون سیر به سوی خدا نیست، اگر خود را اصلاح نکنیم خداوند با اسم قهر و غضب خود ما را به سوی خود می‌کشد و طوری وارد جنبه‌ی باطنی خود می‌شویم که هیچ بهره‌ای از نسیم جانفزای عالم غیب و معنویت نصیب ما نمی‌شود.

ظهور مواعی پنهان

با به صحنه آوردن قلب، تمام استعدادهای آنس با عالم نور و معنا به کار می‌افتد. عمده آن است که سعی کنیم قلب را از بی‌سر و سامانی، به حضور بیاوریم و چشم‌های قلب را متوجه حقایق عالم معنا نماییم. این جا دیگر حرف زدن فایده ندارد، فکر کردن هم بی‌فایده است، باید عمل کرد

و قلب را به کار گرفت. در فکر و نظر می‌توانیم تصور کنیم که چگونه قلب را به حضور ببریم، ولی وقتی می‌خواهیم وارد عمل شویم احساس می‌کنیم اصلاً قلبی در کار نیست، اینجاست که می‌فهمیم چگونه با عبادات باید برخورد کرد تا قلب رفته برگردد. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَ اللَّهَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا»^{۱۲} هر کس خدا را شناخت و متوجه آن همه نور و کمال شد، خوف الهی در جان او ظاهر می‌شود و هر کس خوف الهی پیدا کرد نفس خود را از دنیا برمی‌کند. چون می‌بیند همین که دل خود را متوجه دنیا کرد از آن قلبی که به کمک آن نور غیب و معنا را می‌دید محروم شد. در این حالت است که انسان می‌فهمد با رعایت دستورات شرعی چگونه می‌توان قلب را به صحنه آورد و چشم‌های آن را از غبار طلب دنیا پاک کرد و به تماشای انوار ملکوت نشست و سیر حقیقی را شروع نمود. وقتی می‌فهمیم چه بلایی با پرحرفی‌ها و آرزوهای بلند دنیایی بر سر خود آورده‌ایم که بخواهیم قلب را به صحنه بیاوریم، آن‌گاه احساس می‌کنیم که قلب نداریم. به همین جهت قرآن می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»^{۱۳} در این قرآن ذکر و یادآوری هست، برای کسی که قلب دارد و یا بدان قرآن گوش سپارد، در این حالت او مشاهده می‌کند. چون حجاب‌های بین او و حقایق غیبی کنار می‌رود و با چشم دل با انوار عالم معنا متحد می‌گردد.

۱۲ - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۵۷.

۱۳ - سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۷.

اشک و ناله‌ی اولیای خدا به جهت آن است که از جهتی دل در میان است و از جهت دیگر دل در میان نیست. آری دل در میان است که آن‌ها نظر به محبوب خود دارند، ولی در همان حال می‌بینند دل در میان نیست زیرا محبوب رخ نمی‌نمایاند و از سالک طلب فنای بیشتر می‌کند. به گفته‌ی حافظ:

رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد صد لطف چشم داشتم و اویم نظر نکرد ماهی و مرغ دوش ز افغان من نخفت و آن شوخ دیده‌بین، که سراز خواب بر نکرد عمل حقیقی، عمل قلبی است که در اثر آن جان انسان از ساحت عالم ماده به سوی عالم غیب و معنویت سیر می‌کند،^{۱۴} در چنین شرایطی است که موانع سیر ظاهر می‌شوند و نمی‌گذارند این سیر انجام شود، گفت:

آب گیل خواهد که در دریا رود گیل گرفته پای او را می‌کشد چیست این از گیل گرفتن آب را جذب تو نقل و شراب ناب را

حتماً ملاحظه فرموده‌اید که چگونه خیالات دنیایی در نماز به سراغ انسان می‌آید و مزاحم حضور قلب می‌شود، در حالی که در امور معمولی این خیالات ظاهر نمی‌شوند. چون در نماز بنا دارید از ساحت عالم ماده و دنیای کثرات به ساحت عالم غیب و معنا سیر کنید. به عبارت دیگر می‌خواهید ساحت خود را تغییر دهید، در اینجا است که موانع ظاهر

۱۴ - حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «الْعَمَلُ هُوَ النَّيَّةُ» عمل همان نیت است. (معدن الجواهر از ابوالفتح کراچکی، ص ۵۴) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَى» ارزش اعمال فقط به نیت و جهت بستگی دارد، هر کس هر آن چه نیت کرده نصیب می‌شود (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱).

می‌شوند. تا وقتی نمی‌خواستیم تغییر ساحت دهیم، در همان ساحتی بودیم که خیالات و کثرات نیز در همان ساحت بودند، لذا مانعی محسوب نمی‌شدند که در مقابل ما صف بکشند. عالم کثرت وقتی مانع ما است که بخواهیم از کثرت به سوی وحدت سیر کنیم.

بر اساس نکته‌ی فوق تا کسی قلب خود را راه نیندازد نمی‌فهمد حب دنیا چه بلایی بر سر او آورده، در این حالت است که دستورات شریعت معنی حقیقی خود را پیدا می‌کند، چه دستوراتی که ما را از موانع نهی می‌کند و چه آن دستوراتی که ما را در ایجاد عوامل امر می‌نماید.

دستورالعملی جهت رهایی از وهم

امامان معصوم که صاحب اصلی دل‌اند و می‌دانند چگونه انسان‌ها می‌توانند دل را در صحنه بیاورند و به تماشای عالم معنویت بنشینند، راه عبور از موانع را گوشزد می‌کنند، موانعی که پای جان ما را می‌گیرد و نمی‌گذارد افق خود را به سوی عالم تکوین خود سیر دهیم. راوی به حضرت امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: «جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِي يُبَلِّغُنِي عَنْهُ الشَّيْءَ الَّذِي أَكْرَهُ لَهُ، فَأَسْأَلُهُ عَنْهُ فَيُنْكِرُ ذَلِكَ، وَقَدْ أَخْبَرَنِي عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ، فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ! كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ - فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقَهُ وَكَذَّبَهُمْ، وَكَأَ تَذْرِيعِنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشْبِيهُهُ بِهِ وَتَهْدِمُ بِهِ مَرْوَتَهُ، فَتَكُونُ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ

الْآخِرَةَ»^{۱۵} قربانت گردم! از یکی از برادرانم خبر ارتکاب عمل بدی به من می‌رسد، از خودش می‌پرسم انکار می‌کند، با این که افراد موثقی آن را به من خبر دادند. راوی می‌گوید؛ حضرت به من فرمودند: ای محمد! گواهی گوش و چشمت را هم نسبت به برادرت دروغ شمار و اگر پنجاه عادل هم گواهی دهند و خودش بر خلاف آن‌ها گفت؛ او را باور دار و همه را تکذیب کن. و چیزی در باره او فاش مکن که زشتش کنی و آبرویش را ببری و از آنان باشی که خدای عزّ و جلّ در باره‌شان فرموده: «هر که دوست دارد زشتی در باره مؤمنان فاش شود برای او در دنیا و آخرت عذابی دردناک است».

انسان با رعایت دستورالعمل فوق از هلاکتِ دنبال کردن عیوب مؤمنین رها می‌شود و راه ارتباط با عالم ملکوت را بر خود می‌گشاید.

چنانچه ملاحظه می‌فرمائید حضرت می‌خواهند ذهن و فکر ما مشغول موضوعات و همی نشود تا نسبت به برادران ایمانی خود کدورت پیدا نکنیم و گرنه نمی‌توانیم از ملاقات آن‌ها بهره‌ی لازم را ببریم و در نتیجه امکان سیر به سوی عالم معنا از ما گرفته می‌شود.

می‌فرمایند اگر خودش می‌گوید من چنین عمل زشتی را انجام ندادم ولی پنجاه نفر قسم می‌خورند که ما دیدیم او انجام داد، حرف برادر مؤمن خود را تصدیق کن و مواظب باش در باره‌ی او چیزی فاش نکنی که شخصیت او را زشت جلوه دهی و آبروی او را ببری و گرنه شامل کسانی می‌شوی که خداوند در موردشان فرمود در دنیا و آخرت برایشان عذابی

دردناک هست. ملاحظه بفرمائید چگونه امام علیه السلام افق جان ما را از فتنه‌ها می‌رهاند تا بتوانیم به راحتی در سیر از ساحت عالم کثرت به سوی عالم معنا موفق شویم. یکی از موانع بزرگ سیر به سوی حقیقت تکوینی جانمان، مشغول شدن به عیب دیگران است، تا سخن امام علیه السلام را عمل نکنیم متوجه اشتباهات خود در راستای قضاوت نسبت به دیگران نمی‌شویم. با رعایت دستور حضرت صادق علیه السلام تازه خداوند چشم ما را باز می‌کند و صاحب بصیرت می‌شویم و در آن حال می‌توانیم حتی بفهمیم که ماوراء آنچه چشممان دیده است، حقیقت چیز دیگری است. آری اگر چشم ما عمل گناهی را از انسان مؤمنی دید، ولی خودش منکر آن است که آن را انجام داده، این نشان می‌دهد جهت‌گیری او چیز دیگری است، پس چشم ما درست ندید، چون جهت‌گیری او حقیقت اوست.

یکی از دوستان می‌فرمودند؛ قبل از انقلاب جهت دیدار یکی از هم‌زمان، سفری به سوریه کردم، وقتی به سراغ خانه‌ای رفتم که او آدرس داده بود، چون خانه، خانه‌ی مسافرتی بود، در باز بود و رفتم داخل، دیدم چند اطاق اطراف حیات است، سراغ اطاق رفیقم را گرفتم، وقتی در اطاق او را باز کردم دیدم تلویزیون او روشن است و عکس‌هایی از زنان نیمه‌عریان را نمایش می‌دهد و او خواب است. به ذهنم آمد شاید او هم از دین برگشته و مارکسیست شده است، ولی تحت تأثیر همین روایت چیزی نگفتم تا فردا که نزدیک وقت اخبار، تلویزیون را روشن کرد، فهمیدم دیروز هم همین کار را کرده و در حین دیدن اخبار خوابش برده و آن برنامه‌ی فاسد بعد از اخبار بوده است.

از این نمونه‌ها زیاد داریم مهم آن است که به جای پذیرفتن و سوسه‌ی شیطان و محروم شدن از سیر روحانی خود به سوی عالم معنویت، فرمایش امام معصوم علیه السلام را بشنویم و جان خود را به حقایق ربانی متصل کنیم.

حضرت در آخر فرمایش خود ما را متوجه آیه‌ی قرآن می‌کنند که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛^{۱۶} در این آیه می‌فرماید آن‌هایی که زشتی‌های مؤمنین را افشاء می‌کنند در دنیا و آخرت در عذابی دردناک هستند. ملاحظه فرمایید نمی‌گویند آن‌هایی که به مؤمنین بهتان می‌زنند، می‌فرماید آن‌هایی که عیب مؤمنین را افشاء می‌کنند در عذاب دردناکی هستند، رمز موضوع در آن است که انسان مؤمن انسانی است که ولایت الهی را پذیرفته است و طبق آیه‌ی قرآن خداوند او را از ظلمات اعمال زشت به سوی نور سیر می‌دهد. می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ فِيهَا خَالِدُونَ»؛^{۱۷} خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از ظلمات خارج و به سوی روشنایی رهنمایی می‌کند، ولی کسانی که کفر ورزیده‌اند، اولیاء و سرپرستانشان طاغوت‌ها هستند که آنان را از نور به سوی ظلمات می‌کشاند، آنان اهل آتشند و در آن جاوداندند.

۱۶ - سوره‌ی نور، آیه‌ی ۱۹.

۱۷ - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۷.

با توجه به آیه‌ی فوق اگر انسان مؤمنی آلوده به ظلماتی هم باشد، نور الهی او را از آن ظلمات خارج می‌کند. در حالی که موضوع در مورد کافر برعکس است، و خوبی‌های اولیه‌ی او نیز با پذیرفتن حکم غیر خدا، از بین می‌رود. آیا با توجه به این آیه نباید اگر چشم و گوش ما عمل زشتی را از انسان مؤمن دید و او آن را انکار کرد، چشم و گوش خود را تکذیب کنیم؟

حضرت صادق علیه السلام به عبدالله بن جندب می‌فرمایند: «يَا ابْنَ جُنْدَبٍ لَأَنْ تَقُلَ فِي الْمَدِينِ مَنْ أَهْلِ دَعْوَتِكُمْ إِلَّا خَيْرًا وَاسْتَكِينُوا إِلَى اللَّهِ فِي تَوْفِيقِهِمْ وَاسْأَلُوا التَّوْبَةَ لَهُمْ»^{۱۸} در مورد گناه کارانی که از جمع شیعیان هستند سخن مگوئید مگر به خیر و خوبی، از خدا خاضعانه برایشان تقاضای توفیق کنید و از خدا بخواهید که توبه کنند. حضرت اولاً: ما را متوجه یک قاعده‌ی مهمی در عالم می‌فرمایند که خود را گرفتار گناهان مؤمنین نکنیم. ثانیاً: مواظب روح و روان خود باشیم که قلب ما مشغول این امور نگردد. ثالثاً: اگر آن افراد ولایت الهی را قبول دارند به اصلاح شخصیت آن‌ها امیدوار باشیم. وقتی انسان ولایت الهی را قبول داشت - در حال حاضر که امام معصوم علیه السلام غایب‌اند، متوجه ولایت فقیه می‌شود- از این طریق از دام‌های بسیاری که دشمنان اسلام برایش پهن کرده‌اند رها می‌گردد، و چون رویکرد اصلی او درست است، عیب‌های عملی او به مرور از صحنه‌ی شخصیت او زدوده می‌شود.

عنایت داشته باشید که موضوع ولایت الهی از صدر آن که پذیرش حکم خدا و حاکمیت امام معصوم علیه السلام است، تا ذیل آن که پذیرش ولایت فقیه در زمان غیبت است، عامل بسیار مهمی در دفع وسوسه‌های شیطان و در سیر شما به سوی جنبه تکوینی تان می‌باشد. و گرنه در عین عبادات کثیر راهی به سوی عالم معنا بر شما گشوده نمی‌شود. روحیه‌ای که متوجه است نباید طاغوت در صحنه‌ی مناسبات جامعه تصمیم‌گیر باشد، نظرش همواره با ولایت امام معصوم است و لذا همچون حضرت یعقوب علیه السلام که همواره نظر بر یوسف علیه السلام داشتند و در نتیجه‌ی آن نظر و توجه، آنچنان سیری پیدا کردند که بوی یوسف علیه السلام را از فرسنگ‌ها فاصله استشمام کرد و در نهایت هم چشمشان به جمال یوسفِ محبوب خود روشن گشت، انسانی هم که همواره در تمنای حاکمیت امام معصوم علیه السلام است؛ اولاً: جایگاه ولایت فقیه را می‌فهمد و از فتنه‌های دوران نجات می‌یابد. ثانیاً: به لطف الهی چشمش به جمال امامش منور می‌شود، و این است معنی «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ خداوند انسان را از ظلماتِ حجابِ نظر به خود، به سوی نورِ نظر به عوالم معنوی سیر می‌دهد.

حتماً شنیده‌اید که می‌فرمایند جهت حضور قلب در نماز در ابتدای امر نظر را متوجه استاد خود نمائید و به نور حضور استاد، خود را وارد حضور قلب کنید. این دستور براساس همین قاعده است که عرض شد. چون نفسِ ناطقه یا قلب در عوالم باطنی با روح استادِ خود راحت‌تر مرتبط می‌شود و

لذا با اتحاد با روح او، می‌تواند منور شود به حضوری که او نسبت به عالم غیب دارد و از منظر حضور او به عالم بنگرد.

به امید روزی که بتوان با نور حضور امامان علیهم‌السلام در همه‌ی عوالم حاضر شویم، آرزوی بلندی است ولی آن‌ها خانواده‌ی کرم‌اند. به گفته‌ی حافظ:

اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول رسد به دولت وصل تو کار من به اصول
چو بر در تو من بی‌نوی بی‌زر و زور به هیچ باب ندارم ره خروج و دخول
کجا روم، چه کنم، چاره از کجا جویم که گشته‌ام ز غم و جور روزگار ملول
من شکسته‌ی بد حال، زندگی یابم در آن زمان که به تیغ غمت شوم مقتول
خراب‌تر ز دل من غم تو جای نیافت که ساخت در دل تنگم قرارگاه نزول
دل از جواهر مهرت چو صیقلی دارد بود ز رنگ حوادث هر آینه مصقول
چه جرم کرده‌ام ای جان‌ودل، به حضرت که طاعت من بی‌دل نمی‌شود مقبول
به درد عشق بساز و خموش کن حافظ رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول

سؤال: با توجه به این که می‌فرمایید در عبادات و حتی علاوه در عبادات، به‌طور کلی باید همیشه قلب در صحنه‌ی حضور با حق باشد، و جهت آن همواره به سوی پروردگاران قرار بگیرد تا بتوانیم در جنبه‌ی تکوینی خود حاضر شویم و در همه‌ی عوالم وجود سیر کنیم، حال وقتی شرایط ما این طور نیست که بتوانیم همواره قلب را در چنین حالتی قرار دهیم و حتی در نماز و سایر عبادات مثل اعتکاف و حج و زیارت نیز قلب ما این طور که شما می‌فرمایید در محضر خدا قرار ندارد، چه باید بکنیم؟ آیا از آن عبادات منصرف شویم و امید به فعلیت‌رساندن باورهای دینی خود را از سر بیرون کنیم، یا می‌توانیم امیدوار باشیم، چگونه؟

جواب: اولاً: همین که عزم انجام عبادتی را در خود ایجاد می‌کنید جهت قلب خود را متوجه پروردگارتان کرده‌اید. ثانیاً: در این مباحث تأکید ما بر این نکته بود که سعی کنید در حدّ امکان قلب را در عبادات حاضر نگه دارید، که چگونگی آن با دفع موانع و ایجاد عوامل مورد بحث قرار گرفت. ثالثاً: وقتی عزم کلی شما در عبادات به سوی پروردگار باشد و تا حدّ امکان و در رویکرد کلی در دفع موانع و ایجاد عوامل تلاش فرمودید؛ با حفظ قالب کلی عبادات، به مرور نفس ناطقه آماده‌ی حضور می‌شود. و با رعایت قالب عبادات - اعم از نماز و حج و اعتکاف و زیارت - وارد عالمی می‌شوید که به مرور برایتان آشنا و آشناتر می‌گردد و هرگز انتظار نداشته باشید یک‌مرتبه نفس ناطقه یا قلب به صورت تشریحی و طوری که شما احساس کنید، خود را در آن عوالم بیابد. وظیفه‌ی ما با توجه به موضوعاتی که بحث شد، رعایت قالب عبادات است و استمرار در انجام آن‌ها تا إن شاء الله قلب به کمک معارفی که دارد همواره در جلوی ما قرار گیرد و ما را جلو ببرد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسير الميزان، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین

انسان شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی «رحمة الله عليه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمة الله عليه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

روح مجرد، آیت الله حسینی طهرانی «رحمة الله عليه»

احیاء علوم الدین، ابو حامد غزالی

کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد بلخی

دیوان حافظ، شمس الدین محمد شیرازی

مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، امام خمینی «رحمة الله عليه»

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

اسماء حسنی، آیت الله محمد شجاعی

مقالات، آیت الله محمد شجاعی

اسرار الصلاة، آیت الله جوادی آملی

نصوص الحکم بر فصوص الحکم، فارابی، آیت الله حسن زاده آملی

شمس الوحی تبریزی، آیت الله جوادی آملی

کشف المحجوب هجویری، علی بن عثمان الجلابی هجویری

سلسله مباحث امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی

- غرر الحکم و درر الکلم
کنز العمال، متقی هندی
ممد الهمم، آیت الله حسن زاده
تفسیر علی بن ابراهیم
«فتوحات مکیه» محی الدین
«مصباح الشریعه»، ترجمه عبد الرزاق گیلائی
تحف العقول، ابن شعبه حرانی
معادشناسی، آیت الله حسینی تهرانی
توحید صدوق
إرشاد القلوب إلى الصواب، شیخ حسن دیلمی
وسائل الشیعه، شیخ حرّعاملی
امام مهدی علیه السلام موعود موجود، آیت الله جوادی آملی
چهل حدیث، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی
پیام پیامبر، بهاء الدین خرمشاهی - مسعود انصاری
اعتقادات امامیه، شیخ صدوق و شیخ مفید
معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی، اصغر طاهرزاده
هدف حیات زمینی آدم، اصغر طاهرزاده
شرح حدیث «جنود عقل و جهل»، امام خمینی
علل الشرائع شیخ صدوق